



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



میرزا باقر خاں صاحب آیت اللہ العظمیٰ  
آقاہی صاحب شیخ الحدیث آقاہی صاحب آیت اللہ العظمیٰ

پراست پبلیشرز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# گفتمان مهدویت

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله

صافی گلپایگانی<sup>س</sup>

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست	۵
گفتمان مهدویت	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۸
فهرست مطالب	۱۴
بخش اول: تشیع	۱۹
اشاره	۱۹
۱. عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع	۲۱
اشاره	۲۱
الف - پی ریزی و شکل گیری تشیع در عصر رسالت	۲۱
ب - مبدأ طرح مسئله خلافت	۲۵
ج) تشیع بعد از عصر رسالت	۲۹
د - عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی	۳۳
ه - اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت (علیهم السلام)	۴۰
۲. شیعه و قیام مسلحانه	۴۲
۳. امام صادق (علیه السلام) و مذهب تشیع	۴۹
۴- مذهب شیعه پیش از امام صادق (علیه السلام)	۵۱
۵- علمی بودن ایدئولوژی شیعه	۵۳
۶- موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب	۵۹
۷- تهمت غلو به شیعه	۶۲
۸- ارتباط شیعه با معتزله	۶۸
بخش دوم: امامت	۷۱
اشاره	۷۱
۹- سرگزینش امامان (علیهم السلام)	۷۳

- ۸۲ ..... ۱۰- علم خدا و علم غیب معصومین (علیهم السلام)
- ۸۴ ..... ۱۱- جلوه عملکردهای ائمه (علیهم السلام)
- ۸۷ ..... ۱۲- قلمرو رهبری امام
- ۹۲ ..... ۱۳- تعداد امامان شیعه
- ۹۶ ..... ۱۴- اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام (علیه السلام)
- ۱۰۱ ..... بخش سوم: مهدویت
- ۱۰۱ ..... اشاره
- ۱۰۳ ..... ۱۵- منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)
- ۱۰۷ ..... ۱۶- قرآن و مهدویت
- ۱۱۲ ..... ۱۷- عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدیان
- ۱۱۴ ..... ۱۸- تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی
- ۱۱۹ ..... ۱۹- مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص
- ۱۲۳ ..... ۲۰- اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی (علیه السلام)
- ۱۲۵ ..... ۲۱- اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) بعد از رحلت امام حسن عسکری (علیه السلام)
- ۱۲۸ ..... ۲۲- القاب امام دوازدهم (علیه السلام)
- ۱۳۰ ..... ۲۳- لقب القائم
- ۱۴۳ ..... ۲۴- دو نوع غیبت
- ۱۴۷ ..... ۲۵- تولّد معجزه آسای امام زمان (علیه السلام)
- ۱۴۹ ..... ۲۶- فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط
- ۱۵۲ ..... ۲۷- مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار
- ۱۵۸ ..... ۲۸- قاعده لطف و امامت امام غایب
- ۱۶۲ ..... ۲۹- مسئله بداء و حدیث ابی حمزه
- ۱۸۰ ..... ۳۰- عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت
- ۱۸۵ ..... کتاب نامه
- ۱۹۳ ..... درباره مرکز

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298 -

عنوان و نام پدیدآور : گفتمان مهدویت [کتاب] / صافی گلپایگانی.

وضعیت ویراست : [ویراست ؟]

مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1393.

مشخصات ظاهری : 184 ص. می شود

فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ 15.

شابک : 60000 ریال 978-600-5105-90-2:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ هشتم (اول ناشر).

یادداشت : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ 2.

یادداشت : کتابنامه: ص. [178]-184؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : مهدویت

موضوع : امامت

موضوع : شیعه امامیه -- عقاید

شناسه افزوده : دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره : BP224/ص23 گ7 1393

رده بندی دیویی : 297/462

شماره کتابشناسی ملی : 3550364





بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

گفتمان مهدویت

صافی گلپایگانی

دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1393.

ص: 3

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298 -

عنوان و نام پدیدآور : گفتمان مهدویت [کتاب] / صافی گلپایگانی.

وضعیت ویراست : [ویراست ؟]

مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1393.

مشخصات ظاهری : 184 ص.

فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ 15.

شابک : 60000 ریال 978-600-5105-90-2 :

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : چاپ هشتم (اول ناشر).

یادداشت : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ 2.

یادداشت : کتابنامه: ص. [178]-184؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : مهدویت

موضوع : امامت

موضوع : شیعه امامیه -- عقاید

شناسه افزوده : دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره : BP224/ص23 گ7 1393

رده بندی دیویی : 297/462

شماره کتابشناسی ملی : 3550364

ص: 4

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مطالبی که خوانندگان محترم در این رساله مطالعه می فرمایند، توضیحاتی است درباره امامت و رهبری امت و اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - که به صورت پرسش و پاسخ تقدیم می شود.

امید است در آستان فرشته دربان آن قطب جهان و ولیّ دوران و کشف امان و صاحب عصر و زمان (علیه السلام) به عنوان ران ملخی از مور بسیار ضعیف و ناتوان و نیازمند به عنایات آن رهبر خوبان، به شرف قبول نایل آید.

وَمَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ لطف الله صافی

ص: 5



پرسش اول: عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع... 13

الف - پی ریزی و شکل گیری تشیع در عصر رسالت... 13

ب - مبدأ طرح مسئله خلافت... 17

ج - تسنن و اصطلاح فرقه ای آن (در برابر تشیع) بعد از عصر رسالت... 21

د - عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی... 25

ه - - اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت (علیهم السلام)... 33

پرسش دوم: شیعه و قیام مسلحانه... 34

پرسش سوم: امام صادق (علیه السلام) و مذهب تشیع... 41

پرسش چهارم: مذهب شیعه پیش از امام صادق (علیه السلام)... 43

پرسش پنجم: علمی بودن ایدئولوژی شیعه... 45

پرسش ششم: موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب... 51

پرسش هفتم: تهمت غلو به شیعه... 54

پرسش هشتم: ارتباط شیعه با معتزله... 60

بخش دوم: امامت

پرسش نهم: سرگزینش امامان (علیهم السلام)... 65

پرسش دهم: علم خدا و علم غیب معصومین (علیهم السلام)... 74

پرسش یازدهم: جلوه عملکردهای ائمه (علیهم السلام)... 76

پرسش دوازدهم: قلمرو رهبری امام... 80

پرسش سیزدهم: تعداد امامان شیعه... 86

پرسش چهاردهم: اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام (علیه السلام)... 90

بخش سوم: مهدویت

پرسش پانزدهم: منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) 97

پرسش شانزدهم: قرآن و مهدویت... 102

پرسش هفدهم: عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدیان... 107

پرسش هجدهم: تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی.. 109

پرسش نوزدهم: مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص... 114

پرسش بیستم: اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی (علیه السلام)... 118

پرسش بیست و یکم: اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) بعد از رحلت امام حسن عسکری (علیه السلام) 120

پرسش بیست و دوم: القاب امام دوازدهم (علیه السلام)... 123

پرسش بیست و سوم: لقب القائم... 125

پرسش بیست و چهارم: دو نوع غیبت... 138

پرسش بیست و پنجم: تولّد معجزه آسای امام زمان (علیه السلام)... 142

پرسش بیست و ششم: فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط... 144

پرسش بیست و هفتم: مدّت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار... 147

پرسش بیست و هشتم: قاعده لطف و امامت امام غایب... 153

ص: 8



پرسش بیست و نهم: مسئله بداء و حدیث ابی حمزه..... 157

پرسش سی ام: عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت... 176

کتاب نامه... 181

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه 189

ص: 9



بخش اول: تشیع

اشاره

ص: 11



## 1. عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع

### اشاره

آیا عوامل تاریخی در پیدایش تشیع مؤثر بوده است؟ یا این آیین یک برنامه اعتقادی است که از آیات قرآن و فرمایشات صریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) استفاده شده است؟

پاسخ:

در اینجا برای روشن شدن موضوع و اینکه در پیدایش شیعه و اعتقاد به وجود امام منجی (علیه السلام)، حوادث و علل تاریخی هیچ نقشی نداشته اند و تمامی اعتقادات شیعه یک برنامه عیار اسلامی است که از همان منابع و مأخذی که سایر معتقدات مسلمانان از مبدأ تا معاد استفاده می شوند، اخذ شده اند، به توضیح چند مطلب می پردازیم:

### الف - پی ریزی و شکل گیری تشیع در عصر رسالت

برطبق دلایل محکم تاریخی و احادیث متواتر، پی ریزی و شکل گیری تشیع در همان عصر رسالت انجام گرفته است و از سال های آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این کار شروع شده و از طریق طرح

ص: 13

حدیث ثقلین و ابلاغ رسمی و همگانی آن در جریان غدیر خم و... پایان یافته است.

البتّه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن بیماری که منجر به رحلتشان شد، می خواستند که این مطلب به صورت کتبی هم نوشته شود که به شهادت ادله محکم تاریخی و روایات معتبر با منع عمر و بی ادبی ای که به پیامبر خدا شد آن حضرت را از نوشتن آن باز داشتند. (1)

اصول اعتقادی شیعه در جای جای رهنمودهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد اشاره قرار گرفته است، به عنوان مثال رهبری امت اسلام بارها در فرصت های مناسب در سخنان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به چشم می خورد و اهمیت مسئله امامت به اندازه ای در فرمایشات آن حضرت مورد تأکید واقع شده است که حتی در ضمن یک روایت معروف و بلکه متواتر فرموده اند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ (2)

«کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».

ص: 14

---

1- . بخاری، صحیح، ج 5، ص 127 - 138؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج 5، ص 76، و دیگر منابع معتبر شیعه و اهل سنت.

2- . صدوق، کمال الدین، ص 404؛ خزاز قمی، کفایه الاثر، ص 296؛ محدث نوری، کشف الاستار، ص 78 - 79.

مرگ در حال جهل به امام(علیه السلام) با مردن در دوره جاهلیت برابر و بلکه عین آن شمرده شده است.

و یا اینکه شرایط امام چیست؟ و امام از چه طایفه ای است؟ و اینکه عدد ائمه(علیهم السلام) دوازده نفرند، همه برحسب روایات متواتر از طرف شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شده است.

همچنین صفات علمی و روحی امام(علیه السلام) و اینکه باید اعلم و اکمل از همه باشد و نیز این مطلب که جانشینی پیامبر و امامت امت بعد از آن حضرت یک منصب الهی است که مثل اصل رسالت از سوی خدا برگزیده می شود و بسیاری امور دیگر که در قرآن و مصادر روایی مطرح شده است.

فکر شیعی در همان سال های اول ظهور اسلام بر اساس متون اصلی اسلام پی ریزی شده است، ولی در آن عصر در برابر تفکر شیعی فکر مخالفی - که مدت ها بعد با عنوان فکر سنی نامیده شد - قرار نگرفته بود و اسلام و مسلمانان به دو شعبه تقسیم نشده بودند. زیرا افرادی که پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فکر مخالف را - که موجب انشعاب در صفوف مسلمین شد - مطرح کردند، در حیات آن حضرت به طور علنی در برابر اسلام ناب - که بعدها به نام اسلام شیعی معروف شد - نمی توانستند موضع گیری نمایند.

این انشعاب به طور رسمی بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) با اجتماع عده ای در سقیفه و

تعیین جانشین برای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) خودنمایی کرد.

باید اضافه کنیم که برطبق رهنمودهای ارائه شده در قرآن کریم یک مرجع و منبع معتبر به منظور تفسیر و تنظیم و تشریح عقاید در اسلام پیش بینی شده و در آیات متعدّد از جمله در سوره نساء به آن تصریح شده است:

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»؛<sup>(1)</sup>

«و در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد».

از این آیه اصل اختصاص رهبری به رسول و اولی الامر که همان امامان معصوم اند استفاده می شود.

برحسب احادیث متواتر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این مرجع صالح را که همان عترت آن حضرت و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند به صراحت معرفی کردند و فرمودند: آنها با قرآن و قرآن با آن هاست و از هم جدا نخواهند شد.<sup>(2)</sup>

و حتی در ضمن یک حدیث اضافه کردند:

«فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَأَنْتِهَالَ الْمُبْطِلِينَ»؛<sup>(3)</sup>

ص: 16

---

1- . نساء ، 83.

2- . صفار، بصائر الدرجات، ص 30-31؛ صدوق، الامالی، ص 500، 616؛ همو، کمال الدین، ص 234-240.

3- . صفار، بصائر الدرجات، ص 30-31؛ کلینی، الکافی، ج 1، ص 32؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 92.



«در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، کسانی هستند که در دین استوارند و هر گونه تحریف غلوکنندگان و فتنه اهل باطل را، از دین دور می کنند.»

## ب - مبدأ طرح مسئله خلافت

مسئله «رهبری امت در دوره بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)» از همان آغاز بعثت و نزول وحی، کم و بیش مورد توجه بوده است و حتی داستان آن شخص که ایمان آوردن به آن حضرت را مشروط به این کرد که بعد از آن حضرت رهبری با او باشد، ولی حضرت نپذیرفتند مشهور است.<sup>(1)</sup>

اصل دیدگاه شیعه در مورد جانشینی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مطلبی است که در زمان آن حضرت به دستور خدا و به وسیله شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به همه مردم اعلام شد و در آن زمان کسی با آن مخالف نکرد، بلکه همه مردم حتی کسانی که بعدها جریان سقیفه را به وجود آوردند، شادی کردند و ضمن بیعت آن را تبریک گفتند، اما توطئه ها و نقشه کشی های سری را از همان لحظه شروع کردند و تا آنجا پیش رفتند که می خواستند پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را ترور کنند.

بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مسئله به صورت بحرانی متجلی شد و مخالفان با شدت و قساوت فوق العاده به اسم مصلحت وارد عمل شدند و با

ص: 17

---

1- ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 289؛ طبری، تاریخ، ج 2، ص 84؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج 1، ص 286؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 3، ص 171؛ همو، السیره النبویه، ج 2، ص 157 - 158.

تهدید و جوّسازی، فضایی را به وجود آوردند که در نهایت با برنامه ای که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام کرده بودند، مخالفت نمودند تا آن جا که نسبت به مقام فُدس حضرت زهراؑ مرتکب اهانت و جسارت شدند و سیر تاریخ مسلمین را از مسیری که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) معین کرده بود، منحرف نمودند.

با خشونت بی اندازه ای که نشان دادند، حتی حرمت یگانه فرزند پیامبر را هتک نمودند؛ البتّه در سال های اوّل دو تفکر شیعی و سنیّ با تدبیری که امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در پیش گرفتند، به طور شدید و علنی روبرو قرار نگرفت و فقط مسئله در اذهان آنان که به مشروعیت حکومت می اندیشیدند باقی بود و سایرین هم که بی تفاوت یا وابسته به حزب حاکم بودند، بحثی از آن به میان نمی آوردند و چه بسا که آن را پایان یافته می شمردند ولی افرادی مثل عمر بن خطاب متوجه بودند که باوجود آن برنامه های اعلام شده از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، عمل شان همواره از لحاظ مشروعیت، مورد سؤال قرار خواهد گرفت، لذا با اعمال سیاست های خاصی از بازگشت مردم به آن تفکر اصیل اسلامی جلوگیری می کردند و به همین علّت بود که تا حدود یک قرن و نیم روایت حدیث از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را ممنوع کردند و چون عمر می دانست پس از او اگر برای کنارزدن علی(علیه السلام) چاره ای نیندیشد حتماً او روی کار خواهد آمد، نقشه تازه ای کشید.

او می دانست اگر آن وصیت را - که معلوم نشد واقعی است یا عثمان در وصیت نامه نوشت - به ابوبکر نسبت ندهد بعد از مرگ عمر تفکر شیعی به صورت شدیدتر دوباره مطرح و نقشه های آنها نقش بر آب خواهد شد.

از این رو مسئله شورای شش نفری را طراحی کرد و طوری برنامه آن را تعیین نمود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) باز هم خانه نشین شود. با این حال در اینجا نیز برنامه تعیین شده از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خاطره ها تجدید شد و بالاخره در اواخر دوره عثمان که مظالم وی موجب خشم و نفرت عموم، نسبت به او شد و مسلمانان را به قیام علیه او برانگیخت. به این ترتیب، بار دیگر مسئله جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از نو مطرح گردید و بسیاری از صحابه به همان دستور اصلی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و علی (علیه السلام) را جانشین به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام کردند و اطاعت و جهاد در تحت فرمان او را بالاترین عبادات دانستند.

بنابراین عقیده شیعه درباره جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ گاه به فراموشی سپرده نشد و قلب مردم همیشه از تعلق خاطر به اهل بیت (علیهم السلام) و اینکه آنها مظلوم واقع شده اند و حقیقتاً غصب شده است، خالی نبود و گفته های شخصیت ها و شعر شعرابی چون فرزدق در برابر هشام،<sup>(1)</sup>

ص: 19

---

1- . مفید، الاختصاص، ص 191 - 193؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص 200 - 201؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 306 - 308؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 9، ص 126 - 128.

مطرح بودن این دیدگاه شیعی را آشکار می سازد و حتی فردی مثل موسی بن نصیر - حاکم آفریقا که غلام او طارق، اسپانیا را فتح کرد - با اینکه جزو کارگزاران حکومت بنی امیه بود از طرف داران تفکر شیعه است و سرانجام با آن همه خدماتی که از او صادر شد، به همین خاطر اموالش مصادره شد و از کار برکنار گردید. (1)

حتی کار به آنجا منجر شد که این دیدگاه در خاندان معاویه و یزید نفوذ کرد و پسر یزید بن معاویه به طور رسمی، جد و پدرش را محکوم و به حق حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) اعتراف کرد (2) و در دوره بنی عباس هم مسئله به همین وضع بود.

حقانیت تفکر شیعی و اصالت آن، اگرچه از نظر سیاست حکومتی نمی بایست مطرح شود و پیروان این تفکر نباید مسئولیت های دولتی داشته باشند، ولی کار به آنجا رسید که خود حکام ظالم و غاصب بنی عباس مثل منصور و هارون و مأمون، متوجه حقانیت این تفکر شیعی شدند، هرچند در عمل آن را سرکوب می کردند.

«منتصر» و برخی دیگر از حاکمان بنی عباس در نتیجه گسترش تفکر شیعه در زمینه جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این دیدگاه تمایل پیدا کردند و

ص: 20

---

1- ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، ج 2، ص 105-109؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج 4، ص 566؛ شوشتری، قاموس الرجال، ج 10، ص 301.

2- ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، ج 2، ص 10؛ قمی، الاربعین، ص 502-503؛ قندوزی، ینایع الموده، ج 3، ص 36.

حتی گفته اند «ناصر» که در زمان وی سرداب غیبت در سامرا بازسازی شد، خود را شیعه معرفی کرد و نقل می کنند که خود را نایب حضرت امام دوازدهم حضرت مهدی (علیه السلام) می دانست.

از مجموعه این مطالب معلوم می شود، اسلام راستین که همان تفکر شیعی و اسلام مطرح در عصر رسالت است، در طول این چهارده قرن مطرح بوده است و تاریخ در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ دخالتی نداشته است؛ بلکه وجود این دیدگاه در پیدا شدن حرکت ها و نهضت ها و قیام ها و حوادث بزرگ مؤثر بوده است و به عکس آنچه برخی افراد بسیار ساده و کم اطلاع فکر می کنند باید گفت: حکومت شیعی در مصر، آفریقا و دیالمه در ایران و عراق و بالاخره قیام صفویه، همه حوادثی بودند که دیدگاه شیعی آنها را به وجود آورد و گرنه آنها در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ نقشی نداشته اند.

ج - تسنن و اصطلاح فرقه ای آن (در برابر

### ج) تشیع بعد از عصر رسالت

این تحلیل که تشیع هم مانند تسنن از آغاز شکل سیاسی داشته و به تدریج پشتوانه مذهبی یافته است صحیح نیست. مخالفت با جانشین اعلام شده از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جنبه سیاسی داشت و همان سیاست موجب انشعاب و اختلاف شد و نظر جدیدی را در برابر اعتقاد به امامت به وجود آورد و باعث شد که پیروان اسلام اصیل و ناب به صورت یک فرقه و با نام شیعه، جهت گیری سیاسی داشته باشند.

ص: 21

ولی سیاستی را که شیعه پس از این جریان به عنوان یک گروه سیاسی دنبال کرد بر اساس تعالیم واقعی اسلام بود و پیش از آنکه رنگ سیاسی بگیرد یک اصل عقیدتی و دینی بود و عقیده ای بود که سیاست را نیز فرا گرفته بود.

از این رو سیاستمداران با این عقیده مخالفت می کردند و کوشش می کردند که در برابر آن یک فرقه و جریان فکری تازه ای مطرح کنند و از این طریق به سیاستی که خلافت را از مسیر تعیین شده منحرف ساخت با صرف مخارج بسیاری و تطمیع و تهدید و ارعاب، در دوره های بعد شکل مذهبی دادند.

البته این جریان صرفاً خواهان در دست داشتن مدیریت جامعه بود و اگر در دیدگاه شیعه این جنبه را نمی دیدند با آن معارضه نمی نمودند و در برابر آن فرقه ای به نام اهل سنت راه نمی انداختند. بنابراین سیاست، عامل مخالفت با تشیع و برنامه اعلام شده از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گردید و در آغاز سردمداران این سیاست بدون اینکه تفکر روشنی ارائه دهند در آن وضع آشفته دست به کار شدند.

عوامل زیادی - که عمده آن ملاحظه خطر نابودی اسلام از درگیری مسلحانه داخلی بود - رقبای مذهبی سیاسی آنها را از دست به شمشیر بردن باز می داشت، این کار رهبران مخالف تفکر شیعی را در به دست گرفتن زمام امور یاری داد.

با اینکه آنها تفکر ثابتی که در عمل از آن پیروی کنند نداشتند و اصل بیعت و گزینش مردم را هم هیچ گاه محترم نشمردند پایه حکومت آنها زور و ارباب بود.

بعد از ماجرای سقیفه که سبب روی کار آمدن ابوبکر شد، عمر با خشونت و غلظت خاصی که داشت شمشیر کشیده در کوچه ها می گشت و مردم را به بیعت با ابوبکر مجبور می نمود و کار این اجبار تا آنجا رسید که از علی (علیه السلام) نیز خواهان بیعت شدند و آن حضرت را نیز برای بیعت گرفتن - پس از جسارت های ناگفتنی به حضرت زهرا<sup>ؑ</sup> و هتک حرمت خانه او - با زور به مسجد بردند.

حکومت خود عمر - که بر طبق ادعای خودشان، به وصیت ابوبکر شکل گرفت - چنین بود که گفتند وقتی ابوبکر در حال جان دادن بود

- گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد - در صدد وصیت کردن برآمد و در این حال وی بی آنکه حاکم بعد از خود را معرفی نماید عثمان اسم عمر را در وصیت نامه نوشت. وقتی ابوبکر به هوش آمد آن را تأیید کرد!<sup>(1)</sup>

هر چه بود آیا اصلاً وصیت در میان بود یا نه؟ در هر حال عمر روی کار آمد و کسی هم در اینجا به ابوبکر نگفت: «غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ»؛<sup>(2)</sup> به

ص: 23

---

1- . ابن قتیبہ دینوری، الامامہ و السیاسہ، ج 1، ص 37؛ طبری، تاریخ، ج 2، ص 425 - 427.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغہ، ج 2، ص 55.

گفته این مریض که هوشش را از دست داده است اعتباری نیست؛ اما به همین بهانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نوشتن وصیت منع کردند!

در هر حال با تعیین ابوبکر، عمر زمام امور را به دست گرفت و خود او برای بعد از خودش شورای شش نفری معین کرد.

پس معلوم شد که هیچ تفکر منسجمی که بر پایه حق مردم در گزینش مبتنی باشد در کار نبوده است ولی وقتی عثمان کشته شد، مسلمانان به در خانه حضرت علی (علیه السلام) هجوم آوردند - اگرچه او از نظر شیعه جانشین به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود - همه با او بیعت کردند. بعدها اگرچه مخالفین تفکر شیعی در کتاب های خود کوشیدند مبنایی شرعی برای حکومت بیابند و بیعت عامه یا اهل حلّ و عقد و حرف های متناقض دیگر و حتی غلبه و زور را به عنوان مبنا مطرح کنند، ولی در حقیقت غیر از زور چیز دیگری معیار نبود و به گونه ای عمل کردند که مردم غیر از بیعت با ولیعهدی که خلیفه معین کرده بود چاره ای نداشتند.

بنابراین مخالفان شیعه، در حکومت هیچ برنامه کلی نداشتند و حتی در دوره معاصر یکی از بزرگ ترین پژوهش گران آنها که این حقیقت را دریافته است می گوید:

اصلاً اسلام در سیاست تعیین حاکم، روش خاصی را پیش بینی



نکرده است و به هر صورت که خود مردم تعیین کنند همان صورت، حکم قانونی پیدا می کند و جاری می شود.

#### د - عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی

حقیقت این است که عامل اصلی آن تقسیم، حبّ جاه و ریاست بود.

برخی دیدند با وضعی که پیش آمده آنها در رهبری آینده، سهمی ندارند لذا از همان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دسته بندی ها روی آوردند و از طریق طرح نقشه هایی وارد میدان شدند و از جمله نقشه های مهم آنها این بود که یک جریان فکری جدیدی را در مقابل دیدگاه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) طرح و سپس تبلیغ کردند و شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» سر دادند تا از اعتبار نصوص موجود درباره اصل امامت بکاهند و در نهایت آن را

بی اعتبار معرفی نمایند، به همین سبب وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست وصیت خود را بنویسد، چون می دانستند که این وصیت کتبی موجب تقویت وصیت های شفاهی است، به شدت مانع شدند و عمر به تعبیری که اهل سنت هم آن را نقل کرده اند گفت:

عَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ! حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛<sup>(1)</sup>

این سخنان را پیامبر از شدت درد و غلبه مرض می گوید! کتاب خدا برای ما کافی است.

ص: 25

---

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 55.

بنا به نقل بعضی دیگر، او گفت:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛<sup>(1)</sup>

پیامبر هذیان می گوید - نعوذ بالله - ..

در هر صورت وی مانع شد و گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ یعنی ما به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تصریحات او نیازی نداریم.

لقب شیعه به پیروان حضرت علی (علیه السلام) در همان عصر، توسط شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داده شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروان مخلص او را شیعه نامید، ولی این کار موجب تقسیم مسلمانان به دو گروه نشد. اگرچه افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد... در همان عصر به حضرت علی (علیه السلام) اعتقاد خاص داشتند و در مقابل هم، مخالفین هنوز گروه مستقلی نبودند و این رهنمودهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اصل امامت به این معنا بود که همگان از حضرت علی (علیه السلام) پیروی نمایند.

اما مخالفت با این دستور بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علنی شد و مسئله حب ریاست و حکومت بر مردم - همان چیزی که برخی آرزومند آن بودند - موجب شد عده ای علی رغم تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جانشینی علی (علیه السلام) با آن به مخالفت برخاستند و در جمعیت مسلمانان تفرقه ایجاد کردند.

ص: 26

---

1- . اربلی، کشف الغمه، ج 2، ص 47؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 30، ص 535.

اگر بخواهیم پرده پوشی کنیم و برای این تقسیم توجیه دیگری هرچند غیر واقعی ارائه کنیم، باید بگوییم این تفرقه از آنجا شروع شد که جمعی از مسلمانان به خاطر ضعف ایمانی که داشتند، اصالت گفته ها و راهنمایی های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در حدّ وحی معتبر نمی دانستند و گمان می کردند کتاب خدا برای هدایت مردم کافی است و نیازی به گفته های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. مثل اینکه خود را با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در درک مبانی و مقاصد قرآن هم ردیف می دیدند.

بنابراین تابع برنامه و راهی که او تعیین فرموده بود، نشدند و نظر شخصی و مصلحت و مفسده ای را که خود درک می کردند، بر

دستورهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدّم داشتند و یا اینکه برخی از دستورهای آن حضرت را حکومتی و مربوط به مدیریت جامعه قلمداد کردند و آنها را به مقتضای شرایط تغییر پذیر دانستند.

آنها مسئله خلافت را هم از همین امور فرض می کردند و معتقد بودند هرچند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشین خود را منصوب نموده باشد چون سخن و عمل آن حضرت - به زعم آنها - به اندازه وحی اعتبار ندارد، در نتیجه مخالفت با آن جایز است و از همین رو بعد از رحلت آن حضرت این افراد دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ناشنیده گرفتند و آن را کنار گذاردند و با این بهانه گیری های نادرست خلافت را از مسیری که معین شده بود خارج کردند.

اینها اگرچه برای مدیریت جامعه در آن شرایط، نظام فکری درستی که خلافت بر آن استوار شود در دست نداشتند، باین همه اصرار می کردند که شخصی که برگزیده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است نباید یا مصلحت نیست عهده دار مدیریت جامعه باشد و این در حالی بود که آنها در بعضی مسائل برای اجرای دستور دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پافشاری می کردند ولی در این مسئله به عکس عمل کردند، همان طور که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «اسامه» را به عنوان امیر لشکر معرفی کرد آنها وی را در امارتش باقی نگذاشتند. در هر صورت آنها برای خود این حق را قائل بودند که در دستورهای

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصرّف نمایند و هر تغییر و تبدیلی را که به گمان خود لازم می دانند انجام دهند و به عذرهای بدتر از گناه متوسّل شوند.

در برابر اینها حضرت علی (علیه السلام) و تنی چند از پیروان ایشان بودند که معتقد به حقانیت تعالیم و دستورهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و می گفتند: کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم وحی را دارد بلکه خود وحی است چرا که قرآن در این باره می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (1)

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!».

ص: 28

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (1)

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرد - و اجرا کنید - و از آنچه نهی کرده خودداری

نمایید».

امرونی های آن حضرت است که باید بی کم و کاست اجرا گردد و ما هرگز از ارشادات و تعالیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بی نیاز نیستیم و دین اسلام از هر جهت جامع و کامل است و نقص و کمبود در آن متصور نیست.

در اصطلاح به این گروه اهل نصّ می گویند. اینها می گفتند: باب تأویل و توجیه در این احادیث بسته است و خلافت حضرت علی (علیه السلام) به امر خدا از طریق وحی آیه:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ (2)

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً - به مردم - برسان!».

به پیامبر ابلاغ شده است.

در حال مسلمانان این گونه به دو دسته تقسیم شدند و حقیقت آن است که به کار بردن تعبیر «اهل سنت» در مورد آن گروهی که سنت را ردّ

ص: 29

---

1- . حشر، 7.

2- . مائده، 67.

و در آن تصرّف و تأویل می کنند صحیح نیست؛ بلکه سزاوار به این عنوان همان کسانی هستند که به قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پایبند بوده و هستند.

درضمن منظور کسانی که با تمسک به جمله: «حَسْبُنَا كِتَابُ

الله» مسلمانان را به دو دسته تقسیم کردند، این است که اصل موضوع رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همان کتاب الله است و نیازی به سنت پیامبر نیست! هرچند این دسته با طرز فکری که داشتند با دستور صریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره حضرت علی (علیه السلام) مخالفت کردند ولی بعد از آنکه حضرت علی (علیه السلام) را خانه نشین نمودند در موارد زیادی به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند. چون دیدند این مبنای فکری غلط آنها پیش نمی رود با سردادن شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ» نمی توان احکام مورد نیاز را به دست آورد و مشکلات جامعه را حل کرد.

البته مخالفان تفکر شیعی از این شعار بهره کافی بردند و گروه زیادی را که اغلب عامی و ناآگاه بودند فریب دادند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نوشتن وصیت بازداشتند، آنهایی را که می گفتند باید دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره خلافت حضرت علی (علیه السلام) محترم شمرد با این بهانه کنار گذاشتند و اصل را بر این گذاردند که فقط قرآن محور است. هدف آنها این بود که سخن از «حدیث غدیر» و «یوم الدار» و احادیث دیگر پیش نیاید و بعدها که دیدند بدون احادیث نمی توانند امور را اداره کنند به اجتهاد در برابر احادیث دست زدند، در احکام خدا تصرّف

نمودند و به تأویل و توجیه و عمل به قیاس روی آوردند و بسیاری از نصوص را مورد تردید قرار دادند.

پیدایش مذهب تشیع همچون پیدایش اصل اسلام به حوادث تاریخی ارتباط ندارد. البته حوادث در موضع گیری های سیاسی افراد و وقوع بعضی رویدادها مؤثر بوده و هست اما در همه امور علت اصلی نیست، به عنوان مثال: از جمله اسباب و حکمت های غیبت امام زمان (علیه السلام) - به دلالت بعضی از اخبار - این بوده است که به بیعت با حاکمان ستمگر مبتلا نشود (1) و...، اما وجود آن حضرت و اصل غیبت ایشان بر طبق احادیث متواتر یک امر محقق الوقوع بوده که برنامه آن از پیش معین شده بود و طبق آن پیش آمده است. نه اینکه مسئله امامت به تدریج در طول زمان پیش آمده است و سیر تاریخ ضرورت آن را لازم گرفته است.

از بررسی های تاریخی به روشنی معلوم می شود که این جریان فکری اهل سنت درباره خلافت است که در نتیجه یک سلسله علل تاریخی به وجود آمده است وگرنه تفکر شیعی درباره اصل امامت همان گونه که بارها بیان شد از همان آغاز بعثت در نتیجه دستور خدا و رهنمودهای روشن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پایه ریزی شده است.

ص: 31

---

1- . نعمانی، الغیبه، ص 176، 196، 348؛ صدوق، کمال الدین، ص 303، 316، 323، 479 - 480، 485؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص 262؛ طوسی، الغیبه، ص 292؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج 2، ص 295-296.

بنابراین، این تفکر شیعی بود که تاریخ ساز شد نه اینکه تاریخ آن را ساخته است.

مخالفین تفکر شیعی می گویند: در این باره رهنمودی از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در کار نبود، لذا پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نگرانی و تشویشی که مسلمانان را فرا گرفت موجب شد که آنها شخصی را به عنوان خلیفه تعیین کنند و این کار در سقیفه پس از بحث و کنکاش های زیادی انجام گرفت که نتیجه آن این شد که ابوبکر به جانشینی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) انتخاب شد و پس از آن ابوبکر هم برای جلوگیری از وقایع ناگوار و هرج و مرج در جامعه، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد و عمر هم یک شورای شش نفری را برای بعد از خود تعیین نمود! که در این باره تصمیم بگیرد.

همه این رویدادها علل خاصی داشت که اغراض سیاسی در رأس آنها بود. گرچه طرفداران این دیدگاه سعی دارند این رخداد مهم تاریخی را طبیعی جلوه دهند، ولی واقعیت ها در طبیعی بودن این حرکت خدشه وارد می سازد و در مقابل دیدگاه شیعه درباره امامت را به طرق مختلف مورد تأیید قرار می دهد.

### ه - - اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت (علیهم السلام)

پشتیبانی از رهبری اهل بیت (علیهم السلام) از ابتدای امر بر اساس تعالیم اسلامی انجام می گرفت. کسانی که با سقیفه و جانشینی ابوبکر مخالفت



می کردند، انگیزه ای غیر از انجام تکلیف دینی و پاسداری از تعالیم و رهنمودهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نداشتند.

مراجعه به کتاب هایی چون اصل الشیعه و اصولها، تاریخ الشیعه و الشیعه فی التاریخ و ده ها کتاب دیگر از شیعه و سنّی، حدّ اقل این مطلب را اثبات می نماید که گرایش به تشیّع از اوّل فقط یک انگیزه مذهبی داشته است.

خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه این را تأیید می کند که جایگاه واقعی اهل بیت (علیهم السلام) همانا رهبری مادی معنوی و مذهبی مردم بوده است که حکومت از فروع آن به شمار می آید.

ص: 33

## 2. شیعه و قیام مسلحانه

آیا از جمله شرط های امامت امام، قیام مسلحانه است؟ و آیا قیام مسلحانه به طور مطلق و در هر شرایطی جزء برنامه های شیعه است؟ یعنی شیعه باید همواره در حال نبرد مسلحانه با نظام های ستمگر حاکم باشد؟ یا اینکه در این موضوع نیز همان شرایطی که در امر به معروف و نهی از منکر مطرح است مورد نظر می باشد؟ و دیگر اینکه در قیام های مسلحانه علیه حکومت بنی امیه، شیعه چه نقشی داشته است؟

پاسخ:

شیعه در برنامه جهاد با کفار غیر از برنامه اسلام که در کتاب های فقه مشروحاً بیان شده، برنامه دیگر ندارد که بسیاری از فقها شرط وجوب آن را حضور امام و دعوت او به جهاد می دانند.

ولی در دفاع از کیان اسلام، نوامیس مسلمین و دفع هجوم دشمنان از حدود و ثغور اسلامی خواه این فیزیکی باشد یا فرهنگی و یا اقتصادی، یک تکلیف واجب همگانی است و حتی به حکم آیه شریفه:

ص: 34

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»؛ (1)

«و هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها - دشمنان - آماده سازید! و همچنین اسب های ورزیده - برای میدان نبرد - تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!».

آمادگی برای حفظ و حراست از مرزهای فیزیکی و فرهنگی یک تکلیف واجب الهی است. منتهی در جبهه جنگ و نبرد فیزیکی از طریق تهیه اسلحه نظامی و در جبهه دفاع فرهنگی و اقتصادی از طریق آماده کردن ابزارهای خاص آن و در این جهت عصر حضور امام (علیه السلام) با دوره غیبت فرق نمی کند.

همان طور که خانه مسلمان، عیال، مال و جان او باید مأمون از خطر و هجوم بیگانگان باشد:

«وَمَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»؛ (2)

«و هرکس که برای دفاع از دارایی خویش کشته گردد شهید است».

وطن اسلامی هم که خانه همه است، باید از خطر در امان باشد.

ص: 35

---

1- . انفال، 60.

2- . مغربی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 398؛ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 95؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 29، ص 407.

این اجمال برنامه در برخورد با دشمنان خارجی است، اما در برخورد با جریان های ضداسلام داخلی و عواملی که از داخل منافقانه برای مقاصد جاه طلبانه به اسلام و مسلمین ضربه می زنند، موضعی که برای دفع این مفسد انجام می شود باید در حدی باشد که بتواند آن حرکت ضداسلامی را برطرف نماید.

البته در مواردی که این حرکت، کیان اسلام را در خطر اندازد یا احکام اسلام و امنیّت جامعه اسلامی را در معرض تهدید قرار دهد و دفع این خطر به حرکت نظامی نیاز پیدا کند در چنین شرایطی قیام مسلحانه واجب می شود.

خلاصه در تفکر شیعی، بی تفاوتی در مقابل جریانات مخالف و ظالمانه محکوم است.

مسلمان باید به تمام اموری که به عزّت و شوکت اسلام و مسلمین و اعتلای کلمهالله ارتباط پیدا می کند، اهمیت بدهد در هر مورد به وظیفه و تکلیف خود عمل کند.

مع ذلک از شرایط امامت امام - چنان که به زیدیه نسبت می دهند - قیام مسلحانه نیست و چنین نیست که هر رهبر گروه مسلحانه، هر چند

از سادات و خاندان پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد امام به حساب بیاید و کسی که به ظاهر قیام و مبارزه مسلحانه نداشت به این بهانه نمی شود او را غیر امام دانست، چنان که در مورد امام زین العابدین و امام باقر و

امام صادق (علیه السلام) چنین بود. چون اولاً: سیاست غیر مسلحانه آنها در اعتلای کلمه اسلام و حراست از حق و نگهداری از شرع در زمان خودشان از قیام مسلحانه کارسازتر بوده است.

ثانیاً: همان طور که در حدیث محمود بن لبید از حضرت زهرا<sup>ؑ</sup> روایت شده است: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ يُوتَى وَلَا يَأْتِي» (1) وظیفه مردم است که گرد شمع وجود امام اجتماع کنند و برای نصرت او و اعتلای کلمه اسلام و پاسداری از اهداف دین اعلام حضور کنند. در آن صورت امام به هر صورت که مقتضی باشد موضع گیری می کند.

چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از قتل عثمان وقتی مردم با آن شور و شوق از هر طرف برای بیعت با آن حضرت هجوم آوردند، مردم را بی جواب نگذاشتند. فرمودند:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ

عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كُظْمِهِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَّ قَيْتُ آخِرِهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطِهِ عَنِّي»؛ (2)

«آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت

ص: 37

---

1- . خزاز قمی، کفایه الاثر، ص 199؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 36، ص 353، 358.

2- . نهج البلاغه، خطبه 3 (ج 1، ص 36 - 37).

و انسان را آفرید، اگر حضور انبوه بیعت کنندگان نبود و حجّت برای داشتن یارویاور تمام نشده بود، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان - هر جامعه - گرفته که در برابر شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را بر گردن و کوهان آن می انداختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم، - آن وقت - خوب می فهمیدید که دنیای شما -

با همه زینت هایش - در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی بزی بیرون آید!». .

اما در مورد قیام های مسلحانه علیه بنی امیه، غیر از شورش هایی که از سوی خوارج برپا شد و هیچ کدام هم به نتیجه نرسید، انگیزه و علت سایر قیام ها، خون خواهی از قاتلان حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) و اعتراض به مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) بود. از جمله آنها قیام عین الوردی و قیام مختار است که در هر دو تعداد زیادی از شیعیان شرکت داشتند و سپس قیام جناب زید و قیام های دیگر است که همه از محبت و مودت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) و اعلام تنفر و انزجار نسبت به بنی امیه ناشی می شد، لذا می بینیم مردی چون کمیل در قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث شرکت می جوید (1) و یا در قیام اخیر که منتهی به انقراض حکومت بنی امیه و قطع سلطه آنها از اکثر ممالک اسلام شد.

ص: 38

---

1- . طبری، تاریخ، ج 5، ص 158؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 472.

انگیزه اصلی، واقعه جان سوز کربلا و شهادت دل خراش زید بن علی (علیه السلام) و یا در یک کلمه مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) بوده است.

بنابراین در این قیام های ضدّ بنی امیّه، آنچه مهم بود نقش شیعه و استفاده از مواضع مظلومانه اهل بیت (علیهم السلام) است. هرچند بعد از شهادت سیدالشهدا (علیه السلام) سایر امامان در مقام قیام برنیامدند، چون اوضاع را برای برقراردن حکومت عدل اسلامی از طریق قیام مسلحانه مناسب نمی دیدند، لذا در سنگرهای دیگری به انجام تکالیف الهی خود در خصوص نشر احکام و دفع بسیاری از بدعت ها پرداختند.

حتّی در جریان آخرین قیام علیه بنی امیّه بعد از پیروزی، تنها شخصیتی که برای زعامت از همه سزاوارتر بود، امام جعفر صادق (علیه السلام) بود، ولی با اینکه به آن حضرت این کار را پیشنهاد کردند، امام صادق (علیه السلام) از پذیرفتن آن خودداری کرد (1) و در پیش گرفتن چنین سیاستی از جانب وی به اعتقاد شیعه در نتیجه یک فرمان از جانب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که به وسیله وحی برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داده شده بود، به علاوه هر امامی تکلیف خود را در برابر شرایط موجود بهتر از همه می داند، و همیشه مهم تر را بر سایر امور مقدّم می نماید، در این مسئله

ص: 39

---

1- . ابن عنبه حسینی، عمده الطالب، ص 102؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج 1، ص 154؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج 3، ص 161؛ امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 5، ص 665؛ ج 6، ص 202 - 203؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج 28، ص 529.

هم اگر حضرت زعامت را می پذیرفت، مصالح مهم اسلام ضایع می شد، چون بر هر صاحب نظری روشن بود که در آن چنان شرایطی امکان اجرای احکام نورانی اسلامی و حاکمیت بخشیدن به نظام عدل اسلامی فراهم نبود.

ص: 40



### 3. امام صادق (علیه السلام) و مذهب تشیع

آیا امام جعفر صادق (علیه السلام) بنیان گذار مذهب تشیع است، یا تبیین و تشریح کننده آن؟

پاسخ:

امام صادق (علیه السلام) تفکر اصیل شیعی را - که چه بسا افرادی از دوستان و محبتان اهل بیت (علیهم السلام) آن را چنان که باید شناخته بودند - به همگان شناساند. وی با تأسیس آن مدرسه بزرگ علمی مردم را با حقایق اسلام راستین - که با پیروی از علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) تحقق می یابد - آشنا ساخت، در حالی که در دوره های قبل از حضرت امام صادق (علیه السلام) زمینه گسترش معارف در حدی که در عصر آن حضرت بود فراهم نشده بود.

این بدان معنا نیست که امام جعفر صادق (علیه السلام) بنیان گزار تفکر شیعی هستند، چون همان گونه که پیش از این بیان شد، تفکر شیعی در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور منسجم و مشخص بود و احادیث متواتر و ارشادات روشن گرانه نبی اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) کم و کیف آن را مشخص کرده بود و

ص: 41

گذشتِ زمان و وقوع حوادث در تکمیل آن هیچ گونه دخالتی نداشت، البتّه این امور در تبلیغ و ترویج و تنظیم آن در دوره های بعدی به ویژه در عصر امام صادق و امام باقر مؤثر بودند و حتی خود این حوادث، حقانیت این تفکر را در مقابل تفکر مخالفان هرچه بیشتر آشکار کرد.

یکی از علل پیروزی تفکر شیعی در مسئله امامت این بود که مردم در دوره حاکمیت بنی امیّه اعمال و رفتارهایی را از مدعیان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشاهده کردند که با هیچ یک از احکام و اصول اسلامی همخوانی نداشت.

این کار حتّی سبب شورش مردم علیه آنها در موارد مختلفی شد، گرچه این شورش ها اغلب به واسطه توسّل به زور شکست خورد و حکومت بنی امیّه در ظاهر ادامه پیدا کرد، ولی در کل این حوادث سبب شد که زمینه رسوخ و گسترش تفکر شیعی در دل های مردم فراهم شود.

ص: 42

#### 4- مذهب شیعه پیش از امام صادق (علیه السلام)

آیا مذهب شیعه در فرمایشات پیشوایان دینی پیش از امام صادق (علیه السلام) نیز مورد بحث قرار گرفته است؟

پاسخ:

چنان که پیشتر گفتیم، تشیع یک تفکر اصیل اسلامی است که از طرف شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح شده بود و هرکس می تواند این معنا را از مطالب موجود در نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم استفاده کند.

امام محمد باقر و امام جعفر صادق ابعاد مختلف این تفکر را برای مردم شرح دادند و اطلاعات مردم را در این باره کامل کردند و افراط و تفریط های موجود در این مسئله را برطرف نمودند.

آنها ثابت نمودند که اصل امامت یک تفکر اصیل و تمام عیار اسلامی است که مرجع بیان حقیقت و حدود آن ائمه (علیهم السلام) می باشند، همان گونه که آنان مرجع تشریح و تفسیر همه مفاهیم و اصطلاحات اسلامی و آیات قرآنی می باشند وقتی موقعیت بی مانند و عظیم علمی آنها مشخص شد همه فهمیدند که آن بزرگواران واجد همه

ص: 43

صلاحیت‌ها و درعین حال یگانه منبع قابل اعتماد در شناخت اصل امامت و مفهوم کامل و اصیل آن می‌باشند، البتّه این بدان معنا نیست که گمان شود اصل امامت امر ابداعی آنها یا به قول بعضی که به عالم غیب ایمان ندارند، دستاورد تاریخ است.

از جمله روایات معتبر در نزد اهل سنت، روایات علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهم السلام) است چنان که «احمد شاکر» در شرح الباعث الحثیث نوشته است، موقعیت معنوی و امامت ائمه قبل از این دو امام در دل‌های مردم بسیار استوار بوده است. (1)

این اعتقاد که امامان قرآن ناطق هستند یعنی معانی و تعبیر خاص قرآن را می‌دانند قبل از امام باقر (علیه السلام) در بیانات پدر بزرگوارش امام زین العابدین (علیه السلام) و قبل از او هم در روایات امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) بارها مطرح شده بود و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ضمن احادیثی که از حدّ تواتر هم گذشته است، به این مسئله اشاره دارند و آن حضرت ائمه (علیهم السلام) را هم ردیف قرآن معرفی کرده اند، در کتاب‌های اهل سنت خطبه‌ای از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است که در آن با صراحت از قراردادن امامت در اهل بیت (علیهم السلام) و اینکه این بزرگواران یگانه مرجع و حجت الهی بر خلق اند، به تفصیل سخن گفته شده است.

ص: 44

باتوجه به اینکه مدیریت جامعه جز در یک زمان کوتاه پنج ساله عصر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اختیار ائمه (علیهم السلام) قرار نگرفت، برنامه حکومت دینی بر اساس دیدگاه شیعی تا چه حدّ از قابلیت عملی بودن برخوردار و پیاده کردن آن در جامعه امکان پذیر است؟

پاسخ:

تفکر شیعی یک تفکر منطقی است که زمینه و امکان پیاده شدن را در متن تعلیمات خود داشته و دارد.

دیدگاه شیعه در مسئله امامت این است که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید زمامدار دینی و سیاسی جامعه، کسی باشد که به تمام احکام و اصولی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را از جانب خدا به سوی مردم آورده است داناتر باشد؛ که بی تردید در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غیر از علی (علیه السلام) کسی این ویژگی را نداشت، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به جانشینی خود برگزید، سپس سایر ائمه شیعه را که در کل دوازده نفرند به ترتیب برای مردم معرفی کرد و آنها را به جانشینی خود منصوب نمود.

ص: 45

البته این کار به خاطر نسبت سببی آنها با پیامبر نبود؛ بلکه ویژگی های معنوی و توانایی های علمی و... آنها باعث شد که خداوند از میان مردم فقط آنها را برای جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگزیند. چنان که درباره جانشینان انبیا هم قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ (1)

«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد».

مردم اگر بخواهند در همه امور در راه راست قدم بردارند، باید از آنها پیروی نمایند و آنها را ولیّ امر و واجب الاطاعه بدانند و اوامرشان را مثل اوامر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محترم بشمارند، در عین حال احکام و برنامه هایی که در تفکر شیعی مطرح شده است، امور خیالی و غیر واقعی نیستند که گفته شود امکان پیاپی شدن آنها وجود ندارد، بلکه آنها اصیل ترین تعلیمات اسلامی اند که اگر شرایط فراهم شود در هر جامعه ای قابل اجرا هستند.

اگر می بینیم در یک بخش از تاریخ کسانی از تحقق پیدا کردن بُعد سیاسی آن جلوگیری به عمل آوردند، این به معنای غیر قابل تحقق بودن آنها نیست، بلکه چون این احکام با در نظر گرفتن واقعیت های

ص: 46

وجود انسان طراحی شده اند. لذا همه جوامع بشری به دنبال آن هستند - و برطبق اعتقاد شیعه - در نهایت هم به آن خواهند رسید و این کار در آخرالزمان به وسیله آخرین حجت الهی انجام می گیرد و جامعه بشری با یک نظام و قانون واحد اداره خواهد شد.

علاوه بر اینکه در دعوت انبیا آنچه اصل است بیان حقایق و راه نجات و راه منتهی به رستگاری است که حتی با علم به نپذیرفتن مردم باید به آنها اعلام شود که:

«إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ (1)

«ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد - و پذیرا گردد - یا ناسپاس!».

زیرا وظیفه پیغمبر تبلیغ احکام الهی است که از جمله آنها اصل امامت است. این مردم اند که باید دعوت انبیا را بپذیرند و در اجرای آن با انبیا و ائمه (علیهم السلام) همکاری کنند تا زمینه تحقق آنها فراهم گردد.

عملکرد ائمه (علیهم السلام) و سیاست های آنها همه عملی و نتیجه بخش و درعین حال واقع بینانه بوده است.

مثلاً عملکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با در نظر گرفتن شرایط واقعیات موجود بود و عملکرد حضرت امام مجتبی (علیه السلام) و حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هم

این گونه بوده است و هرکاری را با در نظر گرفتن

ص: 47

شرایط موجود انجام می دادند، مثلاً امام حسن مجتبی (علیه السلام) اگر با معاویه صلح کرد، تمام ابعاد مسئله را در نظر گرفت و در آن شرایط کاری بهتر از آن ندید و یا امام حسین (علیه السلام) آگاهانه از بیعت با یزید امتناع کرد و تا کربلا رفت و آن مصیبت های جانکاه را پذیرا شد و در نهایت هم به مقصدی که داشت رسید.

بلی اگر امام حسین (علیه السلام) در شرایط دیگری بودند یعنی می دیدند زمینه و ابزارهای به دست آوردن زمام حکومت آماده است، باز برای کسب حق و دفع نامحرم از خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اقدام می کردند؛ ولی در دوره ایشان شرایط به گونه ای بود که آن حضرت می دانست زمینه مساعد برای نیل به این مقصد نیست، لذا با یک برنامه عظیم و بی مانندی که به اجرا درآوردند رستاخیزی در جهان اسلام ایجاد کردند که تا دنیا دنیا است آن رستاخیز احیاگر اسلام زنده خواهد بود.

او یزید و یزیدیان و همه غاصبان خلافت را که بعد از او آمدند، اگرچه به ظاهر از غضب خلافت باز نداشت، ولی در باطن، قلب های مردم را از آنها منصرف کرد و نقشه های معاویه را در برانداختن اسلام نقش بر آب نمود و کاری کرد که در توصیف او بعدها گفته شد: اسلام «مُحَمَّدِيُّ الْحُدُوْثِ وَ حُسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ» است.

سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) هم هر یک با توجه به شرایط موجود، رسالتی را

که در حفظ اسلام بر عهده داشتند به خوبی انجام دادند.



اعتقاد به ظهور منجی و امام دوازدهم و مصلح آخرالزمان (علیه السلام) تسلی بخش شیعه و سازنده روح مقاومت و صبر و ایستادگی در مردم بود و مانع از تسلط یابی و نومیدی و بی‌اعتنایی به دین شد، و آن یک اعتقادی است که در متن تعالیم تشیع و احادیث معتبر به آن تصریح شده است و در عصر حضرت امام باقر و امام صادق، این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفت و گرایش مردم به آن اصل، با توجه به جنایاتی که زمامداران غاصب مرتکب می‌شدند بیشتر شد.

مردم فهمیدند که - اگر بعضی از افراد بی تفاوت در عصر صحابه، یعنی پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گمان می‌کردند که ایجاد تغییر در اصل امامت چندان تفاوتی در برنامه های اسلامی پیش نمی‌آورد - چه فاجعه ای به بار آورد و اسلام را چگونه از مسیر خود منحرف کرد و خلافت غاصبانه وسیله عیاشی و خوش گذرانی عده ای و به بند کشیدن مردم و بازگشت رسوم کسری و قیصر و دیگر طاغوت ها شده است.

این امر سبب تقویت ایمان آنها به اصل امامت شد و فهمیدند که فقط این تفکر است که می‌تواند برنامه های اسلامی را به اجرا درآورد و بر آن وضعیت اسف بار پایان دهد.

بنابراین سیره و عملکرد شایسته ائمه (علیهم السلام) از یک طرف و رفتارهای

ستمگرانه غاصبان خلافت از طرف دیگر سبب شد که تفکر شیعی هرچه بیشتر در دل های مردم نفوذ پیدا کند و به دنبال آن، گرایش آنها

به طرف ائمه (عليهم السلام) رو به فزونی گذاشت و از اینجا است که می بینیم امام صادق (علیه السلام) در زمان خود علی رغم تلاش سردمداران حکومت، چنان محبوبیت عمومی پیدا می کند که حتی شیعه را به نام او می شناسند.

ص: 50

## 6- موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب

موضع گیری شیعه در برابر زمامداران چگونه و بر چه مبنایی بوده است؟

پاسخ:

مواضع شیعه همیشه بر اساس حفظ مصالح اسلام و بقای دین و نفی مشروعیت حکومت های ستمگر و غاصب بوده است و همواره تلاش کرده است که یک حکومت مقتدر اسلامی بر پایه ولایت شرعیه ایجاد نماید.

شیعه در تبیین مفاهیم شریعت تنها تابع نصوص کتاب و سنت است و با دیگران بر طبق دستور قرآن که می فرماید:

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (1)

«و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن».

یا به شیوه گفتگو و مناظره نیکو و یا در مواقعی هم بر اساس اصل تقیه که در شرایط خاصی در هر زمان و مکان کم و بیش ضرورت پیدا

ص: 51

می کند رفتار می کند تا بتواند دیگران را به اسلام راستین و مفاهیم واقعی شریعت هدایت نماید و جامعه را از تحت سیطره زمامداران غاصب و ستمگر و کارگزاران بی رحم آنها خارج سازد.

از اینجا است که می بینیم شیعه در طول تاریخ پیوسته قیام هایی علیه قدرت های مسلط داشته است.

شیعه معتقد به امامت کسانی است که بارها از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام و عصمت آنها تصریح شده است (1) و شیعه در جهت گیری ها همیشه بر اساس تعلیمات اسلام و سیره شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل می کند و در صورت فراهم نبودن شرایط لازم مثل بخشی از دوره زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) سکوت و کناره گیری ظاهری را بر قیام ترجیح می دهد، یا مثل حضرت مجتبی (علیه السلام) رفتار می کند تا اسلام را از خطر فروپاشیدگی نجات دهد.

اما واقعه کربلا و امتناع سیدالشهدا (علیه السلام) از بیعت با یزید یک قیامی بود که نه پیش از آن چنین حرکتی سابقه داشت و نه بعد از این نظیر آن دیده خواهد شد.

آن حرکت برای مسلمانان یک الگو و برنامه راهگشای مبارزاتی است.

ص: 52

---

1- . احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 59؛ ترمذی، سنن، ج 5، ص 328 - 329؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج 3، ص 65 - 67؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 20، 189، 228؛ ر.ک: صافی گلپایگانی، صراط مستقیم؛ همو، منتخب الاثر، ج 1، ص 101 - 312 (باب 2).

اگرچه آن قیام به ظاهر سرکوب و مغلوب شد ولی در واقع یک قیام پیروزی بود چرا که اسلام راستین را زنده کرد و عوامل یأس و ناامیدی را از چهره شیعیان برطرف نمود و سبب ثبات فکری و قوت روحی آنها گشت و پس از آن هم در بین شیعیان نهضت و یاقیامی که سرکوب شده و امیدها را به یأس مبدل نموده باشد واقع نشد و پیشوایان معصوم شیعه برحسب روایات و به واسطه علم امامت که از آن برخوردار بودند می دانستند اعتقاد و ایمان به اهل بیت (علیهم السلام) را در دل های مردم باید گسترش داد تا از طریق ارتقای آگاهی آنها و تربیت نیروهای توانمند در عرصه های علمی و سیاسی و فرهنگی زمامداران غاصب را از معارضه با آنها بازدارند، به این ترتیب زمینه حاکمیت دیدگاه های اصیل اسلامی را فراهم سازند.

ص: 53

برخی از نویسندگان، فرقه‌هایی از غلات را، در ردیف شیعه قرار می‌دهند و چه بسا شیعه را به غلو متهم می‌سازند و ما می‌دانیم این یک تهمت است که در زمان ما هم این کار از طرف وهابی‌ها بیشتر از راه چاپ و نشر رساله‌هایی در بین ناآگاهان به معارف شیعه دامن زده می‌شود، اگر ممکن است در این باره هم کمی توضیح دهید؟

پاسخ:

مسئله عقاید غلوآمیز در بین امام گذشته هم سابقه بیشتری دارد و در قرآن مجید در مورد یهود و نصاری می‌فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»؛ (1)

«یهود گفتند: عُزَیر پسر خداست! و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست!»

ص: 54

در میان مسلمانان هم این بیماری همان گونه که حدیث:

«لَتَسْلُكَنَّ سُبُلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلَتْهُمُوهُ»؛<sup>(1)</sup>

«هرآینه راه‌هایی را خواهید پیمود که پیشینیان پیمودند، پا به پا و گوش تا گوش، حتی اگر یکی از آنها در سوراخ سوسماری وارد شده باشد شما هم در آن وارد خواهید شد».

به آن دلالت دارد به صورت‌های مختلف پیدا می‌شود که از آن جمله است وضعی که نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیش آمد.

گروهی قائل به الوهیت و خدایی او شدند و آن حضرت را در ضمن اشعار خود به عنوان خدای خود مدح کردند، مثلاً گفتند:

أَنْتَ خَالِقُ الْخ-لَاي-ق-م-نْ

زَعَزَعَ أَرْكَانَ حَيِّبٍ جَدْمَا

قَدْ رَضِينَا بِهِ إِمَامًا وَمَوْلَى

وَسَجَدْنَا لَهُ إِلَهًا وَرَبًّا<sup>(2)</sup>

برخی از باب مبالغه و اغراق گویی - نه اینکه واقعاً آن حضرت را خدای خود بدانند - این سخنان و اشعار را گفته‌اند، به علاوه از خود آن حضرت هم روایت شده است که فرمود:

ص: 55

1- ر.ک: مغربی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 1؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 257.

2- تو آفریدگار آفریده‌ها هستی، کسی که پایه‌های محکم قلعه خیبر را به لرزه درآورد و از جا کند. ما خشنودیم به او که پیشوا و آقای ماست و به عنوان اینکه او که خدا و پروردگار ماست به او سجده کردیم.

«دو گروه درباره من تباه شدند، دوستی که در دوستیش زیاده روی کند، و دشمنی که مقام و منزلت مرا منکر شود».

به هر حال افرادی در طول تاریخ بوده و هستند که عقاید غلوآمیز دارند، اگرچه همه آنها در این حد نباشد که کسی را تا مرتبه خدایی بالا ببرند، در هر حال همه این امور به نوعی انحراف از اسلام و دیدگاه های صحیح تشیع است. این گونه از عقاید بیشتر در میان صوفیه که اکثر از اهل سنت به حساب می آیند پیدا شده است، اموری چون حلول و اتحاد، و... اغلب در کلمات آنها به چشم می خورد.

خوشبختانه مسئله تصوف در بین شیعه به برکت هدایت ائمه (علیهم السلام) نه تنها در حدی که در میان اهل سنت رونق داشت شیوع پیدا نکرد، بلکه از طرف ائمه (علیهم السلام) و پیروان آنها و علمای بزرگ مطرود و محکوم هم شد.

پس نسبت دادن این امور به شیعه یک تهمت است، عقاید شیعه در هر یک از زمینه های توحید، نبوت، امامت، معاد و سایر امور از این گونه مطالب غلوآمیز و انحرافی خالی است، چون ائمه (علیهم السلام) به عنوان حافظان دین الهی در طول دو قرن و نیم چنان عمل کردند که راه نفوذ برای عقاید شرک آمیز بسته شد و حدود و ثغور مبانی فکری و اعتقادی شیعه از هر جهت معلوم و مشخص گردید و بعدها علما هم

ص: 56



از راه تدوین و تألیف کتاب های اعتقادی مثل اعتقادات مجلسی همه این عقاید را به طور مشخص توضیح دادند.

البته بعدها عده معدودی به عنوان صوفی و اهل خانقاه در میان شیعه پیدا شدند که تحت عنوان ولایت و ارادت به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عقایدی غلوآمیز را مطرح کردند که در هر مورد به همت علمای آگاه پاسخ های مناسب به آنها داده شد. در نتیجه نتوانستند زیاد مقاومت نمایند.

شیعه احدی را در صفات جلالیه و جمالیه با خدا شریک نمی داند. پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را مخلوق و عبد خدا می شناسد که در هر جهت آنها محتاج خدایند، تنها خدا را غنی بالذات می دانند.

البته اوصاف و فضایل و مقامات عالیه و درجات کمالیه ای که شیعه برای این بزرگواران برحسب آیات و روایات معتبر ذکر می کند و مثلاً آنها را حجّت، امام، ولیّ امر و صاحب معجزات و کرامات می داند، از هیچ یک از آن اوصاف بوی غلوّ و شرک استشمام نمی شود و همه حاکی از کمال و اوج مرتبه عبودیت و میزان تسلیم آنها در برابر دستورات خداوند متعال است.

خلاصه اصل امامت از اصول اصیل اسلام است که از آیات قرآن مجید و احادیث فراوانی که از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده استفاده می شود و گذشت زمان و شکست ها و فتح ها در توسعه و تکامل آن هیچ نقش و اثری نداشته است.

به علاوه اعتقاد به این اصل مستلزم هیچ گونه غلوئی نیست و تمام اوصافی که برحسب احادیث برای امام ثابت است، منافاتی با این ندارد که امام بنده خداست و مانند پیامبر به خدا محتاج است.

«وَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»؛<sup>(1)</sup>

«و توانایی سود و زیان خود را ندارد».

و حتی امام پیامبر هم نیست یعنی به او شریعت و احکام شرع وحی نمی شود - هر چند محدث است یعنی ملائکه با او سخن می گویند - ولی ارتباط او با ملائکه مثل ارتباط نبی با فرشته وحی که احکام الهی را به پیامبر می رساند نیست - چون اصول همه احکام قبلاً بیان شده و رسالت و پیامبری با رحلت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) ختم شده است.

در امام شناسی مهم این است که فرد امامانی را که از جانب خدا به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی و به امامت منصوب شده اند بشناسد و آنها را مثل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای ریاست عام و ولایت مطلق بر کلیه امور دین و دنیا بداند و غیر از نبوت سایر صفات پیامبر را مثل علم و عصمت و... را برای آنها هم ثابت بداند و خلاصه ائمه (علیهم السلام) را قائم مقام به حق آن حضرت در امور دین و دنیا بشناسد.

از نظر صاحبان تفکر مادی و کسانی که به عالم غیب ایمان ندارند، اعتقاد به عالم غیب و ادیان الهی و اوصافی که مؤمنان به پیامبران و

ص: 58

---

1- . مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 320؛ ج 83، ص 82.

اولیای خدا نسبت می دهند همه غلوآمیز است. چون مؤمنان در حق آنها به صفات و اعمال و خصایصی عقیده دارند که شخص مادی از درک آنها عاجز است؛ لذا آنها را غلو اهل ایمان در حق انبیا و اولیا به حساب می آورد.

به عنوان مثال از نظر مادی ها، معجزات ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) که مؤمنان به آن معتقدند، همه نوعی غلو است، در حالی که هیچ گونه غلوئی در این عقاید نیست. اینها همه یک سلسله واقعاتی هابی هستند که منزلت والای صاحبان آنها را نشان می دهد، غلو این است که پیامبر یا امام را با خدا شریک بدانیم یا خدا را با آنها متحد بشماریم و ...

ص: 59

علت تقسیم اصول دین به پنج اصل چیست؟ و آیا ارتباط شیعه با معتزله در آن نقشی داشته است یا نه؟

شیعه در مسائل اسلامی و مذهبی با همه فرقه‌ها گفتگو و مناظره داشته است که در کتاب‌های احتجاج و کلام به آنها اشاره شده است، ولی در هیچ یک از مسائل اعتقادی تحت تأثیر آنها قرار نگرفته است، همان گونه که بارها اشاره کرده ایم تفکر شیعی یک تفکر اصیل اسلامی است، ولی سایر فرقه‌ها نوظهورند.

عقاید شیعه منحصر در این پنج اصل نیست، بلکه شامل مسائل زیاد دیگری هم می‌شود، البته به یک بیان می‌توان عقاید اسلامی و مذهبی را در توحید و نبوت و معاد یا در توحید و نبوت خلاصه کرد، زیرا سایر عقاید از امامت و معاد و غیر آنها جزء اموری هستند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن دعوت کرده و از آنها خبر داده است و بر حسب اخبار ایمان به نبوت، ایمان به تمام آنچه نبی از آن خبر داده است.

«الْإِيمَانُ بِالنَّبِيِّ إِيْمَانٌ بِكُلِّ مَا أَنْبَأَ عَنْهُ النَّبِيُّ»؛

«اعتقاد به نبوت برابر است با ایمان به آنچه که پیامبر از آن خبر داده است».

بنابراین، این پنج اصل: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد، از جمله عقایدی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد، عقل و شرع هم آن را تأیید می کند و خلاصه کردن عقاید در این پنج اصل بدان جهت است که شیعه مسئله عدل خدا و امامت را هم در ردیف سایر اصول اعتقادی مهم می داند ولی اهل سنت - فرقه اشعری - به آن معتقد نیستند.

شیعه عقاید اسلامی را به طور مستقیم از قرآن مجید و از روایات پیامبر و ائمه (علیهم السلام) اخذ کرده است و در هیچ یک از آنها تحت تأثیر معتزله نبوده است چرا که مذهب اعتزال بعدها به وجود آمده است.

اگر می بینیم در بعضی مسائل مذهب اعتزال با شیعه نظر یکسان دارد، صحیح آن است که بگوییم: آنها با واسطه یا بی واسطه این مطالب را از امامان شیعه اخذ کرده اند و مثل: «الْجَبْرُ وَالشَّيْبَةُ أُمُورٌ يَأْتِيَانِ وَالْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ عَلَوِيَّانِ» که معروف است، این ادعای ما را تأیید می کند.

با وجود این بعضی از نویسندگان که از مذهب شیعه و سوابق آن بی اطلاع بوده اند و مذاهب معتزله و اشاعره را مورد بررسی و کاوش قرار داده اند، چون علمای شیعه از جمله سید مرتضی را در بعضی از

عقاید با اشاعره مخالف دیده اند، گمان کرده اند که آنها معتزلی هستند.



بخش دوم: امامت

اشاره

ص: 63





سرگزینش امامان (علیهم السلام) به مقام امامت و ولایت چیست؟ آیا عقل بشر قادر است که به آن پی ببرد؟

پاسخ:

این سؤال تنها به انتخاب ائمه (علیهم السلام) اختصاص ندارد بلکه این پرسش در مورد برگزیده شدن تمام انبیا و حتی ملائکه ای چون جبرئیل، امین وحی و در مورد برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر و بعضی اقوام و افراد به اقوام و افراد دیگر، و همین طور برتری نوع انسان بر بسیاری از انواع مخلوقات دیگر هم قابل طرح است.

حقیقت این است که گزینش یکی از کارهای خداست که آیات متعدّد بر آن دلالت دارد، و از جمله آنهاست:

1. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ (1)

«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد».

ص: 65

2. «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ»؛ (1)

«بگو! حمد مخصوص خداست و سلام بر بندگان که آنان را برگزیده است».

3. «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (2)

«ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است».

4. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ»؛ (3)

«خدا او را بر شما برگزیده است».

5. «إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَاتِي»؛ (4)

«ای موسی) من تو را با رسالت های خویش و با سخن گفتنم (با تو) بر مردم برتری دادم».

6. «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»؛ (5)

«سپس این کتاب - آسمانی - را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم».

ص: 66

1- . نمل، 59.

2- . آل عمران، 42.

3- . بقره، 247.

4- . اعراف، 144.

5- . فاطر، 32.

که حتی منصور خلیفه عباسی هم می گفت: امام جعفر صادق (علیه السلام) از مصادیق:

«الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»؛ (1)

«گروهی از بندگان برگزیده».

هستند. (2)

7. «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا»؛ (3)

«و ما او را در این جهان برگزیدیم».

8. «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»؛ (4)

«خداوند از فرشتگان رسولانی برمی گزیند و همچنین از مردم».

9. «وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْآخِرِينَ»؛ (5)

«و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند».

10. «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا»؛ (6)

«و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم».

ص: 67

---

1- . فاطر، 32.

2- . يعقوبی، تاریخ، ج 2، ص 383.

3- . بقره، 130.

4- . حج، 75.

5- . ص، 47.

6- . مریم، 58.

11. «وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ»؛ (1)

«افرادی را برتری دادیم - و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».

12. «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ (2)

«ولی خداوند از میان رسولان خود هرکس را بخواهد برمی گزیند - و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می گذارد».

13. «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ (3)

«خداوند هرکس را که بخواهد برمی گزیند».

14. «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ»؛ (4)

«و این گونه پروردگارت تو را برمی گزیند».

و آیات بسیار دیگر، که همه به این دلالت دارند که گزینش از کارهای حکیمانه و بلکه از سنت های الهیه است.

از جناب زید شهید فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) رساله ای به نام الصفوه باقی مانده است که در همان قرن اول هجری مسئله گزینش اهل بیت عترت را بررسی کرده است.

ص: 68

1- . انعام، 87.

2- . آل عمران، 179.

3- . شوری، 13.

4- . یوسف، 6.

در عالم تکوین هم اعطای مناصب مطرح است و لزوم آن کاملاً قابل درک برای عقل است. همان طور که نمی شود انواع منحصر در نوع انسان باشد، یا همه اعضا نمی شود چشم یا سر یا مغز باشند، و یا همه میوه ها و درختان و گیاهان و نباتات باساق و بی ساق - نجم و شجر - نمی شود که توت یا کدو باشد، و یا همه درخت نمی شود شاخ و برگ یا ریشه باشد؛ همه افراد هم نمی شود در خصلت ها و صفات و شکل و شمایل فرد کامل باشند، یعنی همه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یا علی (علیه السلام) یا ابراهیم خلیل (علیه السلام) و موسی کلیم (علیه السلام) باشند.

مسئله امامت و مأمومیت و مبعوث و مبعوث الیه هم به این ترتیب است، که یا به واسطه تقدیرات الهی و اسباب تکوینی است و یا به تعیین و تشریح و انتخاب مستقیم الهی انجام می گیرد، در هر حال همه از آیاتی است که پر از اسرار و حکمت هایی است که تنها خدا خود به آنها عالم است.

در این مسائل کسی یا چیزی حق ندارد که بگوید، چرا من کس دیگر یا چیز دیگری نشدم؟ یا مثلاً چرا همه ملائکه جبرئیل امین، و

همه انسان ها محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) نشدند؟ و یا چرا همه کوه ها و سنگ های عالم طلا نشدند؟ چون اگر چنان چیزی اتفاق می افتاد کمال عالم دچار نقص می شد و نظم و هماهنگی موجود در بین اجزای آن از بین می رفت.

این در حالی است که قرآن کریم خود از نظم و هماهنگی دلیل موجود در بین اجزای عالم این گونه سخن می گوید:

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ \* وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ \* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»؛ (1)

«و خورشید - نیز برای آنها آیتی است - که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است و برای ماه منزل گاه هایی قرار دادیم - و هنگامی که این منازل را طی کرد - سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هرکدام در مسیر خود شناورند».

همه چیز جهان در جای خویش است

نکوگر بنگری نه کم نه بیش است

همه تقدیر حق عدل است و حکمت

نیابد فهم ما اسرار خلقت

درعین حال عالم انسان عالم اختیار و انتخاب است، اسرار این مسائل یعنی تقدیرها و گزینش ها تا حدّ زیادی پیچیده است که می توان گفت

ص: 70

اگر بشر میلیون ها سال دیگر هم کاوش و تحقیق کند باز هم اسرار ناشناخته بسیاری در پیش روی خواهد داشت.

خلاصه مباحث گذشته آنکه، عالم خلقت، عالم اسباب و مسببات است و درعین حال عالم انسان، عالم اختیار و تکلیف است.

قضاوقدر حکیمانه الهی بر همه امور حاکم است. پی بردن به علل انتخاب امام و پیغمبر و جهات تکوینی و اختیاری آن و مسائل دیگری این قبیل نیاز به احاطه علمی بر تمام اسرار افعال الله و کائنات دارد که به دقایق آن تنها کسانی پی می برند که مورد عنایت خاص خدا واقع شوند - که همه انبیا و ائمه (علیهم السلام) چنین هستند.

گرچه به همه افراد بشر از طرق مختلف پیشنهاد شده است که به تسخیر ماه و آفتاب و... پردازند، چون خداوند آنها را مسخر انسان ساخته است، آنها می توانند تلاش کنند که به راز امور پی ببرند و از فواید آنها بهره مند شوند، ولی اگر به علت یا علل پدیده ای نتوانستند پی ببرند باید آن را تقدیر الهی بدانند و از برکات وجودی آن استفاده کنند.

بنابراین ما موظفیم از تعالیم و راهنمایی های پیغمبران و امامان بهره بگیریم و نعمت وجود و هدایت آنها را از اعظم نعمت های الهی بدانیم و آنها را الگوی خود قرار دهیم و اگر فلسفه گزینش آن حجت های به حق الهی را با عقل ناقص خود نتوانستیم درک کنیم، نباید به انکار و یا مخالفت آنها پردازیم، در غیر این صورت از جمله کسانی محسوب

خواهیم شد که در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جاهلانه یا مغرضانه الهی بودن گزینش عترت را منکر شدند و قرآن کریم هم در ضمن آیه ای از آنها چنین یاد می کند:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ (1)

«یا اینکه نسبت به مردم - پیامبر و خاندانش - بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند، ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها گذاشتیم».

برحسب تفاسیر این آیه در شأن آنها نازل شده است. ما باید از طریق تفکر و تعمق در اوضاع کائنات بفهمیم که هر چیز در جای خاص خود واقع شده

است و علم و حکمت الهی در همه مخلوقات بزرگ و کوچک پروردگار عالم نمایان است؛ لذا همان طور که در آیه ای از قرآن کریم می خوانیم:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ (2)

«خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

ص: 72

---

1- . نساء، 54.

2- . انعام، 124.



بنابراین انتخاب انبیا و اوصیای الهی از جمله اموری است که همچون سایر کارهای خدای عالم از حکمت خاص خود برخوردارند، هر چند بشر با علم و عقل ناقص خود قادر نباشد که به اسرار و پیچیدگی های آن پی ببرد.

ص: 73

## 10- علم خدا و علم غیب معصومین (علیهم السلام)

درباره علم غیب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) توضیح دهید و درضمن - با توجه به این اصل که کسی با خدا در علم و سایر صفات کمالیه جمالیه شریک نیست - فرق علم خدا با علم امام و علم امام با پیغمبر را بیان کنید؟

پاسخ:

هرکس تاریخ و احادیث و کتاب های سیره و تراجم را مطالعه کند در این امر که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) از امور غیبی بسیاری خبر داده اند و اغلب آنها با کمی فاصله در خارج واقع شده است شک نخواهد کرد.

این اخبار خصوصاً آنچه از شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیده بسیار زیاد است که هر یک از آنها جزء معجزات بزرگ این خاندان به حساب می آیند.

حتی به تصدیق افرادی چون ابن خلدون در موارد زیادی امام جعفر صادق (علیه السلام) از امور غیبی خبر می دادند؛ [\(1\)](#) البته فرق بین علم غیب خدا و

ص: 74

---

1- . ابن خلدون، تاریخ (مقدمه)، ج 1، ص 334.

علم آن بزرگواران این است که علم خدا بالذات است ولی علم پیغمبر و امام غیرذاتی است، یعنی از طرف خداوند به آنها اعطا شده است. خدا در همه صفات کمالیه یکتا و بی همتا و بی نیاز از غیر است ولی پیغمبر و امام در علم و در همه صفات کمالیه دیگری که دارند محتاج به خدایند و در یک کلام، چه در ناحیه وجود یا در صفات هرچه دارند همه را از خدا دارند. همه قائم به او، عالم و قادر و موجود به او هستند.

و اما فرق پیغمبر و امام در آگاهی از امور غیبی از این جهت است که در علم پیغمبر، بشری میان او و عالم غیب واسطه نیست در حالی که ائمه (علیهم السلام) بخشی از این علم را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسب کرده اند.

در هر صورت آنچه مسلم است آگاهی آن بزرگواران و اخبار ایشان از امور غیبی است که مثل آفتاب در وسط آسمان روشن و ثابت است. در این مورد هرکس بخواهد به طور مفصل از خبرهای غیبی آگاهی به دست آورد باید به کتاب های سیره و تواریخ ائمه (علیهم السلام) رجوع کند.

حقیر نیز در کتاب های فروغ ولایت در دعای ندبه و ولایت تکوینی و ولایت تشریحی در حدّ فهم خود توضیحاتی گرچه مختصر، در این خصوص آورده ام.

## 11- جلوه عملکردهای ائمه (علیهم السلام)

سرّ اینکه عملکرد و سیره و روش ائمه (علیهم السلام) در انجام وظایفشان یکسان نبوده است، چیست؟

پاسخ:

برخلاف آنچه گفته می شود عملکرد ائمه (علیهم السلام) در برخورد با حوادث گوناگون، که تا حدودی شبیه به هم بوده اند زیاد متفاوت نبوده است، چون همه عملکردهای آنها در محدوده اصول و برنامه های تشیع، که همان اصول اصیل اسلامی است قرار داشته است و همه کارها و برنامه های آنها نشان گر حقیقت اسلام و تعالیم نجات بخش آن بوده است و اگر می بینیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرکدام در یک بخش مهمّ از عمر شریف شان به گونه ای و در بخش دیگر به شیوه دیگری عمل کرده اند، اینها همه در نتیجه دستورهای اسلام و قرآن بوده است.

ص: 76

چون اسلام هم دستور:

«إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»؛ (1)

«مگر اینکه از آنها بپرهیزید - و به خاطر هدف های مهمتری تقیه کنید».

«إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ (2)

«به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است».

دارد و هم دستور العمل:

«جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»؛ (3)

«ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!».

دارد، و هم:

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ (4)

«- به هر حال - با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی

بگردان - و با آنان ستیزه مکن -!».

ص: 77

---

1- . آل عمران، 28.

2- . نحل، 106.

3- . تحریم، 9.

4- . اعراف، 199.

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (1)

«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن».

و همچنین می فرماید:

«فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»؛ (2)

«و - به طور کلی - هرکس به شما تجاوز کرد همانند آن بر او تعدی کنید!».

و هم درباره اجرای مجازات زناکاران دستور می دهد:

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»؛ (3)

«و نباید رأفت - و محبت کاذب - نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود».

به طور کلی شرایط و اوضاع عصر ائمه (علیهم السلام) برای حفظ اصول اسلام و کیان تشیع همان گونه از عملکرد را تقاضا می کرده که آنها در عمل

داشته اند و البته شیعه باید از خط راستین اسلام که امام آن را از هرکس بهتر می شناسد و از آن ذره ای تعدی نمی کند پیروی نماید.

ص: 78

---

1- . فصلت، 34.

2- . بقره، 194.

3- . نور، 2.

قلمرو رهبری امام همچنان که شامل هدایت مردم و بیان احکام و تفسیر قرآن و دفع شبهه ها است شامل امور سیاسی و حفظ نظام جامعه و اجرای احکام و اقامه عدل و تأمین امنیت و دفاع از مرزهای اسلام نیز می باشد.

ارتباط این دو بخش را با اصل امامت بیان کنید و توضیح دهید که شیعیان تا چه حدی این مسئله را پذیرفتند؟

پاسخ:

همان طور که اشاره شده است قلمرو رهبری شامل هر دو بخش است و درحقیقت این دو بخش از یکدیگر تفکیک ناپذیر هستند، منتهی مسئله ای که مورد توجه و طمع سیاست مداران و زورگویان غاصب بوده رهبری سیاسی و در دست گرفتن زمام جامعه بوده است.

لذا مخالفت آنها با ائمه (علیهم السلام) و اصل امامت در این جهت متمرکز شده است و اگر در بخش هدایت امور دینی هم با آنها مخالفت می کردند، یعنی از طریق ساختن مراکز علمی، مکتب ها و مدرسه ها وارد میدان

ص: 79

می شدند، به خاطر آن بوده است تا مردم کمتر احساس نیاز به هدایت ائمه (علیهم السلام) بنمایند و در نتیجه از آنها فاصله بگیرند تا تحت تأثیر تربیت دینی و معنوی آنها واقع نشوند.

باز برای همین بود که از مطرح شدن آنها در مراکز علمی و اجتماعی می ترسیدند، چون می دیدند ظهور توان علمی و هدایت های روشن گرانه آنها موجب رشد و اقتدار تفکر شیعی و گرایش بیشتر مردم به اهل بیت (علیهم السلام) می شود.

اینکه می بینیم در کتاب های کلامی امامت را از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با عبارت: ریاست بر کل امور دین و دنیای بشر تعریف کرده اند،<sup>(1)</sup> به نظر می رسد در این تعریف بیشتر به جنبه ولایت امام نسبت به امور جامعه و جانشینی او از پیامبر در زمام داری توجه داشته اند. چون بُعد رهبری و زمامداری امور دینی و معنوی و عظمت علمی اهل بیت (علیهم السلام) قابل انکار نبوده است و از آنجا که ارشاد و هدایت مردم در امور دینی و معنوی به مسائل سیاسی ارتباط پیدا نمی کرد، لذا مورد مخالفت جاه طلبان نبوده است.

و اگر می خواستند در این جهت هم به مخالفت با آنها بپردازند مردم قبول نمی کردند، چون مردم از توان علمی آنها با خبر بودند.

از مفهوم کلمه ولایت، بیشتر زمامداری و مدیریت شئون جامعه و حکومت و حفظ نظم استفاده می شود.

ص: 80

---

1- . علامه حلی، باب الحادی عشر، ص 39؛ فاضل مقداد، اللوامع الالهیه، ص 319.



آیاتی مثل:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ (1)

«سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همان ها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند».

و آیه:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (2)

«اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

و احادیث بسیاری نظیر حدیث متواتر غدیر هم این برداشت را تأیید می نماید.

به جنبه امامت معنوی و رهبری علمی و دینی هم در درجه اول لفظ امام دلالت دارد، چنان که در این آیه می فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ

فَعَلَ الْخَيْرَاتِ»؛ (3)

ص: 81

1- . مائده، 55.

2- . نساء، 59.

3- . انبیاء، 73.

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، - مردم را - هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و... را به آنها وحی کردیم».

علاوه بر این، آیات و روایات بسیار دیگری مثل احادیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر روایات به این معنا دلالت دارند. لذا در روایت ثقلین آمده است که:

«بر اهل بیت پیشی نگیرید و از آنها جلو نرفتید».(1)

یعنی پیرو آنها باشید و اگر دقت بیشتری در مضمون آیات و روایات مذکور بشود معلوم می شود که آنها به هر دو بعد رهبری دلالت دارد، لذا شیعیان همیشه امام را صاحب هر دو مقام رهبری سیاسی و رهبری معنوی می دانستند و دیگران را غاصب می شمردند.

این حقیقت را - که به اعتقاد شیعه رهبری امام مطلق است - زمامداران غاصب هم می دانستند و لذا بعضی مواقع هر چند مطمئن بودند که امام وقت قصد قیام ندارد، به عنوان مثال: منصور نسبت به شخص امام صادق (علیه السلام) این عقیده را داشت. با این حال احتیاط را از

دست نمی داد و همواره آن حضرت را تحت مراقبت مأموران سری خود قرار می داد و کم و بیش برای ایشان مزاحمت هایی ایجاد می کرد و سرانجام هم نتوانست وجود آن حضرت را تحمل کند، چون شیوه ای

ص: 82

---

1- . طبرانی، المعجم الکبیر، ج 5، ص 167؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 150، 228 - 229.

را که حضرت در پیش گرفته بودند برای حکومت خود خطرناک می دید، از همین رو آن حضرت را شهید کرد.

هارون هم همین شیوه را در پیش گرفت، حضرت موسی بن جعفر را سال ها در زندان ها و تحت نظر نگاه داشت. چون می دانست شیعه هر دو مقام رهبری معنوی و دنیوی را از آن امام (علیه السلام) می داند.

از سوی دیگر نقش و عملکرد امامان که موجب حفظ تفکر شیعی و احکام اسلام می شد بسیار بااهمیت بود. می توان آن را معجزه آنها دانست و این کار هم جز با تعلیم خاص الهی میسر نمی شد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) آن سیاست خاص را در پیش گرفتند، ولی امام حسین (علیه السلام) به آن نهضت عظیم دست زد. همین طور بقیه ائمه (علیهم السلام) هر یک به گونه ای عمل کردند. اگر چنین نمی کردند در زیر آن ضربات مهلک هیچ راه و روشی که مخالف آن سیاست های جبارانه باشد نمی توانست باقی بماند، ولی می بینیم مذهب تشیع باقی ماند و تا امروز هم در دنیا به عنوان سنبل اسلام راستین و نویدبخش حکومت عدل جهانی مطرح است.

یک نکته شایان توجه اینکه، ائمه معصومین (علیهم السلام) همه وعده می دادند که

رهبری معنوی و فکری و عملی در آینده - در عصر ظهور امام مهدی (علیه السلام) - با رهبری سیاسی که پیش از این از سوی زمامداران ظالم غصب شده بود، توأم خواهد شد و در سایه آن، همه اهداف اسلام تحقق خواهد یافت.

چنان که می دانیم فرقه حقه امامیه اثنی عشریه را از آن جهت اثنی عشریه می نامند که پیروان آنها معتقدند بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشینان آن حضرت دوازده نفرند و در میان تمام امت اینها یگانه گروهی هستند که این عقیده را دارند لذا احادیث ائمه اثنی عشر که شیعه و سنی هر دو آنها را روایت کرده اند - و صدور آنها از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غیر قابل انکار است - در بین مسلمانان فقط بر فرقه شیعه اثنی عشریه صدق می کند و طبعاً فرقه حقه منحصر در این گروه است با این همه گفته می شود که از بعضی احادیث - که از جمله در کتاب سلیم وارد شده است - ممکن است این برداشت بشود که عدد امامان سیزده نفر است و این رأی به ابی سهل نوبختی هم نسبت داده شده است. اگر چنان که گفته شده روایتی با این مضمون وجود داشته باشد (یا اینکه خود نوبختی این رأی را داشته که البته بعید به نظر می رسد)، این چگونه قابل توجیه و تصحیح است؟

ما درباره حدیث یا احادیثی که دلالت کنند بر اینکه تعداد ائمه (علیهم السلام) سیزده نفرند در رساله جلاء البصر لمن یتولی الائمه الاثنی عشر توضیح کافی داده ایم و در آنجا روشن کرده ایم که حدیثی به این معنا وجود خارجی ندارد؛ علاوه بر آن اگر چنین حدیثی باشد هم، چون خبر واحد است و به خبر واحد در اصول دین و عقاید و اموری که تحصیل یقین در آنها شرط است اعتماد نمی شود.

در چنین موردی تنها به دلیل عقلی محکم یا به حدیث متواتر و قطعی الصدور از معصوم می شود اعتماد کرد.

از طرف دیگر احادیث متواتر و بالاتر از تواتر دلالت دارند که عدد ائمه دوازده نفر است. (1) در چنین موردی اگر یک خبر غیرقطعی در برابر این همه احادیث پیدا شد، آن، چه اعتباری می تواند داشته باشد و چگونه شخص محقق به آن می تواند اعتماد کند؟ به علاوه تنها در اخبار مسند احمد به سی و چند طریق از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که تعداد ائمه (علیهم السلام) دوازده نفر است (2) و در صحیح مسلم این مطلب

از هشت طریق نقل شده است (3) و همین طور در سایر

ص: 85

---

1- ر. ک: صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج 1، ص 101 - 312 (باب 2).

2- احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 86 - 108.

3- مسلم نیشابوری، صحیح، ج 6، ص 2 - 4.

جوامع و صحاح و سنن و کتاب های دیگر اهل سنت بارها به این موضوع اشاره شده است.

در کتاب های شیعه هم به دوازده نفر بودن امامان، با صدها طریق روایت وجود دارد که همه آنها را افراد معروف و شناخته شده ای از صحابه و مشاهیر تابعین، حتی دو قرن قبل از تولد امام دوازدهم حضرت مهدی (علیه السلام) نقل نموده اند که در حقیقت این یک نوع پیش گویی و خبر از آینده هم محسوب می شود.

با این همه گفته شد که از «سلیم بن قیس» خبری نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: تو و دوازده نفر از نسل تو امامان بر حق هستند.

حقیقت این است که در نسخه موجود و در نسخه های معتبری که پیش از عصر ما در اختیار علما بوده است، این روایت نبوده است و به علاوه اخبار بسیاری هم در همین کتاب «سلیم بن قیس» هست که امامان و اسامی آنها را به صراحت دوازده نفر ذکر می کنند و اسامی آن دوازده نفر را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا حضرت مهدی (علیه السلام) به همان ترتیبی که شیعه امامیه قائلند بیان کرده است.

این کتاب که در قرن اول هجری نوشته شده است مورد اعتماد است و

مجموعه مطالب آن حقاقت مذاهب امامیه را به وضوح ثابت می نماید، زیرا در آن خبر از امامت امامانی داده می شود که هنوز در آن زمان متولد نشده بودند. به صحت این کتاب قرائن و امارات محکمی دلالت دارد.

حال اگر فرض کنیم که چنین خبری در آن باشد با توجه به احادیث دیگر کتاب، آن روایت قابل تفسیر است یعنی مقصود از آن روایت هم اشاره به عدد امامان بوده و هم این که آنها از نسل علی (علیه السلام) هستند و چون بیشتر آنها - یازده نفر از دوازده نفر - از اولاد آن حضرت هستند لذا به این تعبیر - که به احتمال قوی کامل هم نقل نشده - بیان شده است.

این رأی مخالف روایات اثنی عشر را ابن ندیم به ابی سهل نوبختی هم نسبت می دهد که درست به نظر نمی رسد، چون ابوسهل نوبختی کسی نیست که چنان رأیی را که هیچ دلیل قابل اعتنایی ندارد اظهار کند و در کتب تراجم و رجال شیعه که خاندان نوبختی را به تفصیل معرفی کرده اند در بررسی شرح حال ابوسهل و دیگران چنین نظری را از او نقل نکرده اند و همه، مذهب و عقیده و عمل او را ستوده اند، به نظر می رسد اینها از همان سلسله اشتباهاتی است که در کتاب های تراجم و فرق رخ می دهد و مؤلفان آنها به مسامحه از آن گذشته اند.

اسناددادن این نسبت های بی پایه به اشخاص شناخته شده، نتیجه ای جز به اشتباه انداختن افراد بی اطلاع یا کم اطلاع در پی ندارد.

در هر حال مسئله مهدویت و غیبت و سایر امور مختص به امام

دوازدهم (علیه السلام) از صدر اسلام مطرح بوده است. بر حسب آنچه در همین تورات و انجیل های رایج هست، سابقه این باور در ادیان الهی قبل از اسلام و کتب عهد عتیق و جدید هم ریشه دارد. (1)

ص: 87

#### 14- اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام (علیه السلام)

در مسئله امامت از بین عقل و نقل کدام مقدم است؟ به عبارت دیگر مسائل مربوط به بحث امامت بیشتر با دلایل عقلی قابل اثبات است یا با دلایل نقلی؟

پاسخ:

چنان که از خود سؤال نیز استفاده می شود مسائل دو نوع هستند یک قسمت از آنها مسائلی است که از طریق عقل شناسایی می شوند و به وسیله اعمال روش های منطقی و دلائل عقلی اثبات و مورد قبول واقع می شوند، مانند: اصل اثبات وجود خدا و صفات ذاتیه کمالیه او و لزوم نبوت یعنی اثبات نبوت عامه و بخش دیگر مسائلی است که منحصرأ از طریق نقل اثبات می شود یعنی راه دیگر برای اثبات آنها غیر از وحی و اخبار مخبر صادق، یعنی پیغمبر ثابت النبوه یا امام ثابت الامامه نیست. در این بین مسائلی هم هستند که از هر دو طریق قابل اثبات می باشند، البته در چنین صورتی دلایل نقلی ارشاد به دلایل عقلی می کنند

ص: 88



شخص کاوش گر باید به این جهت مسائل کاملاً توجه کند و ببیند کدام بحث را از طریق عقل و کدام یک را تنها از طریق نقل و یا از دو شیوه عقل و نقل می توان اثبات کرد و در هر مورد از طریق و شیوه خاص خود آن مسئله وارد شود تا به نتیجه مناسب برسد وگرنه اگر بخواهد در مسئله نقلی صرف، از طریق عقل وارد شود طبیعی است که به نتیجه نخواهد رسید.

ممکن است برخی این پرسش را مطرح کنند که در مسئله امامت اصالت عقل بر اصالت نقل ارجحیت دارد یا خیر؟

پاسخش این است که در مسئله امامت مثل مسئله نبوت و شرایط نبی اثبات اصل امامت عامه یعنی اثبات اصل «نیاز به وجود امام» و شرایط امام با عقل ثابت می شود. البته اگر مسئله امامت از مسائلی بود که خارج از محدوده فهم عقل بود و عقل به طور مستقل آن را درک نمی کرد فقط با دلایلی نقلی یعنی ارشاد نبی اثبات می شد، زیرا اتکا و استناد به دلیل نقلی در مورد اصل امامت به خلاف اصل نبوت مستلزم دور نمی باشد ولی در مسئله نبوت مستلزم دور است.

بنابراین می توان دلایل نقلی امامت را هم مثل دلایل نقلی اصل نبوت ارشاد به حکم عقل دانست. مسائلی چون شرط عصمت و چگونگی نصب امام و اینکه این کار به مردم واگذار نشده است یک اصل عقلی است و دلایل نقلی موجود مؤید این حکم عقل اند.

بدیهی است با گروه هایی چون اشاعره که به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند، فقط از راه همان دلایل نقلی بحث می شود. بعضی از آثار و فواید وجود امام و امتیازات او فقط با دلیل نقلی قابل اثبات است همان گونه که این آثار و خواص برای پیامبر نیز از راه دلیل نقلی اثبات می شود.

در مسئله امامت خاصه نیز - مثل نبوت خاصه که تصریح پیامبر پیشین دلیل بر نبوت پیامبر بعدی است - تصریح پیامبر بر امامت امام و همچنین تصریح امام سابق بر امامت امام بعدی، دلیل بر امامت اوست. با این تفاوت که اصل در اثبات نبوت راه معجزه است؛ زیرا راه اصلی اثبات نبوت اولین نبی منحصر در معجزه است و این تنها دلیل قابل اعتماد در دعوی نبوت است. هر چند انبیای بعد از او نبوتشان هم از طریق تصریح نبی قبلی و هم از طریق معجزه قابل اثبات است و سنت الهی هم بر این جاری شده که پیامبران را با معجزه مبعوث فرماید! چون اثبات نبوت از طریق معجزه برای همگان قابل درک است.

ولی طریق تصریح پیامبر سابق فقط حجت بر مؤمنین به آن پیامبر سابق می باشد، به این خاطر است که می گوئیم راه اثبات از طریق معجزه یک راه عمومی است که برای همه حجت است، مع ذلک اثبات

صدور معجزه از نبی برای فردی که غایب از زمان و مکان صدور

معجزه است منحصر در راه نقل است. البتّه فقط قرآن مجید یگانه معجزه ای است که اثبات آن نیاز به دلیل نقلی هم ندارد، چون باقی است. چنان که تصریح خود قرآن به عدم امکان آوردن مثل قرآن(1) بر معجزه بودن آن در همه زمان ها دلالت دارد.

در مسئله امامت، امامت اولین امام فقط با تصریح پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اثبات می شود و چون در باب امامت عامّه، اثبات شده است که امامت امام به تعیین نبیّ از جانب خداوند است، معجزه ای که از امام ظاهر می شود همان گونه که به طور مستقلّ دلیل بر صدق دعوی امامت است، دلیل بر نصّ نبیّ هم هست - اگر چنین نصّی و تصریحی از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در دسترس نباشد، تمسّک به دلایل عقلی بر مسئله امامت خاصّه برای اثبات وجود نصّ است.

مثل اینکه گفته شود بر پیامبر واجب است - با اینکه خداوند حکیم برطبق حکمت پیامبر را مأمور به تنصیص بر امامت نموده - امام بعد از خود را معین و معرفی کند، هر چند نصّ او از دسترس ما خارج شده یا اجمال پیدا کرده باشد یا در دلالت آن شبهه شود. چون ادّعای نصّ در حقّ احدی جز یک شخص معین - حضرت علی بن

ابی طالب(علیه السلام)- نشده است، پس عقلاً فرد تعیین شده از جانب خدا و رسول غیر از حضرت علی بن ابی طالب(علیه السلام) نخواهد بود.

ص: 91

یا گفته می شود چون شرط امام - که منصوب از جانب خدا و پیامبر برای زعامت در امور دین و دنیای بشر است - عصمت است و در حق احدی غیر از حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم ادّعی عصمت نشده است، بنابراین عقلاً حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) امام منصوب و معصوم است.

همچنین در مورد امامت امام دوازدهم گفته می شود که برحسب ادلّه نقلی زمین بدون امام و حجّت خدا - یا ظاهر یا غایب - نخواهد بود و نباید در این مدّت طولانی بیش از هزار سال سلسله امامت منقطع شود و چون برای غیر آن حضرت یا ادّعی امامت نشده است یا اگر ادّعا شده، بطلان آن ثابت شده است پس غیر آن حضرت که غایب هستند شخص دیگری امام نمی باشد و ایشان امام هستند؛ اگر وی امام نباشد ایرادهای دیگری که در مسئله امامت عامّه بحث گذشت دوباره مطرح می شود.

در حالی که جایی برای طرح آنها نیست، چون نتیجه آن حرف ها به اموری چون صدور فعل قبیح از خداوند حکیم و... منجر می شود که ذات خداوند از این گونه امور پاک و منزّه است.

بخش سوم: مهدویت

اشاره

ص: 93



## 15- منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)

اعتبار و جایگاه امامت و رهبری و ایمان به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از چه منابع اسلامی استفاده شده است؟ و رویدادها و گذشت زمان در تکمیل ابعاد مختلف این اصل چه تأثیری داشته است؟

پاسخ:

اعتقاد به اصل امامت و رهبری جامعه از مسائل اساسی اسلام است و در متن تعالیم آن قرار دارد.

برطبق آیه ای از قرآن کریم، امامت منصبی است که به حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) پس از آن آزمایش بزرگ - ابتلای به کلمات - اعطا شده است، (1) طبق روایاتی که متواتر هم هستند، شیعه و سنی هر دو آنها را نقل کرده اند، (2) این منصب در اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم قرار داده شده

است و آنان به این موهبت بزرگ الهی اختصاص یافته اند.

ص: 95

---

1- . اشاره به آیه 124 سوره بقره: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

2- . ر.ک: صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 52 - 221 (باب 3، فصل 2 - 25).

بر این اساس مقرر شده است که در هر عصری، فردی از این خاندان که واجد صلاحیت های لازم از جمله علم و عصمت است، عهده دار منصب امامت و رهبری باشد.

چنین شخصی حجّت خدا و عدل قرآن و راهنمای مردم و نگهبان دین و شریعت است، امامت اصلی است که از دوره رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تا زمان ما برقرار بوده است و از زمان ما تا پایان جهان هم ادامه خواهد داشت و نقطه کمال ظاهری و شکوفایی کامل آن در دوره ظهور مسرت بخش حضرت مهدی(علیه السلام) و برپایی حکومت عدل واحد جهانی آن حضرت است که با شکوفایی همه استعداد های بشری و تکامل اندیشه ها و آشکار گشتن برکات زمینی و آسمانی، جهان پر از قسط و عدل و خیر و برکت خواهد شد.

برنامه تشکیل امت نوین جهانی که باید منتهی به گسترش عدالت و حاکمیت توحید گردد، از متن تعالیم اسلام استفاده می شود. قرآن کریم در چند سوره آن را اعلام کرده است و صدها روایت نبوی از جهانی شدن اسلام و حکومت عدل و استقرار امنیّت کامل در روی زمین، پس از ظهور مهدی موعود(علیه السلام) - که از دودمان رسالت و فرزندان علی و فاطمه(علیهم السلام) و همنام و هم کنیه پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است - خیر داده است.<sup>(1)</sup>

ص: 96

---

1- ر.ک: صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج2، ص52-221 (باب 3، فصل 2-25).



اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) با اوصاف ذکر شده مطلبی است که در نصوص اولیه اسلامی مطرح شده است و برحسب احادیث متواتر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از این واقعه مبارک خبر داده اند و از امت خود درخواست کرده اند که در انتظار این روز بزرگ باشند.

اگرچه مسئله ظهور از بشارات کلی مربوط به عالم گیر شدن اسلام و غلبه حق بر باطل، استنباط می شود؛ ولی این به آن معنا نیست که مسئله ظهور، تنها یک مفهوم استنباطی از مضمون احادیث است. چون متن و عین عبارات نصوص روایی به طور مستقل بر آن دلالت دارند و استناد عمده اهل ایمان به همین نصوص است که باصراحت به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و علائم آن دلالت دارند.

وقتی معلوم شد مبنای پیدایش این عقیده، بشارت های کلی و نصوص و متون روایی است می توان گفت اوضاع و رویدادهای تاریخی که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رخ داد در پیدایش آن نقشی نداشته است.

زیرا مبدأ این اندیشه عصر رسالت است و احادیث مربوط به آن متجاوز از هزار روایت است که در کتاب های حدیث و تفسیر و بسیاری از کتاب های دیگر نقل شده است و علمای بزرگ اهل سنت هم درباره آن کتاب های مستقلی تألیف کرده اند و کتاب هایی که بیش از دوازده قرن از تألیف آنها می گذرد و توسط بزرگ ترین خبرگان و

محققان علوم اسلامی نگاشته شده اند باصراحت دلالت دارند که

شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مسئله ظهور مهدی موعود (علیه السلام) را بشارت داده اند و این بشارت ها را صحابه آن حضرت و تابعین صحابه و بعد از آنها طبقات دیگر از مردم نقل کرده اند.

ص: 98

## 16- قرآن و مهدویت

درباره ولایت ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) و حکومت عدل حضرت مهدی (علیه السلام) و جهان گیر شدن اسلام به کدام آیه از قرآن کریم می توان استشهاد نمود؟

پاسخ:

آیاتی که از مضمون آنها استفاده می شود که ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) ولایت و امامت دارند بسیار است.

از جمله آنهاست آیه:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (1)

«تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است».

و آیه:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ (2)

ص: 99

---

1- . رعد، 7.

2- . بقره، 124.

«ایمان من به ستمکاران نمی رسد! - و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم می باشند، شایسته این مقامند».

و آیه:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ»؛ (1)

«آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است».

این آیات از آن جهت به این مطلب دلالت دارند که از آنها خالی نبودن جامعه از امام و عصمت صاحب مقام امامت و اعلیّت او از دیگران استفاده می شود که این امر از اصول اعتقادی اختصاصی شیعه است و از آیه شریفه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا

و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

این مبنای شیعه - که امام و ولی امر باید معصوم باشد - استفاده

ص: 100

---

1- . یونس، 35.

2- . نساء، 59.

اطاعت شود. اطاعت از رسول را که در مطلق امور است با اولی الامر در یک کلمه - صیغه امر اَطِيعُوا - کنار هم بیان کرده است.

بدیهی است کسی که مؤمنین این گونه به طور مطلق مأمور به اطاعت از او می شوند، باید معصوم و برکنار از خطا و اشتباه باشد، و چنان که مسلم است در بین تمام فرقه های اسلامی فقط شیعه قائل به عصمت امام است.

علاوه بر این، تفاسیر و احادیث معتبر نیز به این دلالت دارند که مراد از آیه کریمه «أَطِيعُوا اللَّهَ...» و آیات دیگر، ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) است و در این تفاسیر به نام های مبارک آن بزرگواران هم تصریح شده است. [\(1\)](#)

و اما در مورد جهان گیر شدن دین اسلام و غلبه آن بر تمام ادیان کافی است به آیات 32 و 33 سوره توبه، و آیه 28 سوره فتح، و آیه 6 و 8 سوره صف، و آیات متعدّد دیگر توجه شود، در آنها وعده ظهور و غلبه دین حق بر تمام ادیان داده شده است، وعده ای که با ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) تحقق خواهد یافت و این تخلف ناپذیر است.

و اما در خصوص ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) آیات بسیاری به آن تفسیر شده که در کل متجاوز از یک صد آیه است و کتاب المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه همه آنها را گردآوری کرده است. [\(2\)](#)

ص: 101

---

1- . صدوق، کمال الدین، ص 253؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 23، ص 289؛ حویزی، نورالثقلین، ج 1، ص 499.

2- . ر. ک: بحرانی، المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه.

و از جمله آنهاست این آیه کریمه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ شَيْئاً وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (1)

«خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و ترسشان را به آرامش و امنیت مبدل می کند آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند آنها فاسقانند».

این آیه کریمه:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ (2)

«ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».

ص: 102

1- . نور، 55.

2- . قصص، 5.

و این آیه کریمه:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ (1)

«در زبور بعد از ذکر - تورات - نوشتیم بندگان شایسته ام وارث - حکومت - زمین خواهند شد!».

ص: 103

---

1- . انبیاء ، 105.

## 17- عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمه‌دیان

عقیده به ظهور مهدی و منجی موجب پیدایش متمه‌دیان در طول تاریخ شده است، و بعضی این پیشامد را توجیهی برای کنارگذاشتن این تفکر قرار می‌دهند، این دیدگاه تا چه حدّ می‌تواند قابل قبول باشد؟

پاسخ:

این دیدگاه به هیچ وجه قابل قبول نیست وگرنه باید بشر همه دیدگاه‌های مثبت را کنار بگذارد، چرا که همه آنها کم و بیش مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. این همه اشخاص که دعوی خدایی کرده‌اند و یا خود را مظهر خدا، و متحد با خدا و خدا را حالّ در خود دانسته‌اند همه از اصل اعتقاد به خدا سوءاستفاده کرده‌اند. این کار به هیچ وجه به مسئله اعتقاد به خدا ضرری نمی‌زند.

همچنین این همه پیغمبران دروغین که ادّعی پیامبری کرده و مردمی را گمراه کرده‌اند، به صحیح بودن اصل نبوت آسیبی نمی‌رساند این مسئله کم و بیش در هر فنّ و صنعتی پیش می‌آید ولیّ آن پیشامد به

اصل آن فنّ ضرر نمی‌رساند.

ص: 104



خلاصه هر اسم و کلمه ای که معنای خوب و جاذب دارد، اگر در ضدّش به کار گرفته شده مثلاً به خائن امین و به ظالم عادل، و به جاهل عالم، و به فاسق متقی گفته شده است و یا اینکه همه خیانت ها و مظالم را تحت عنوان های خیرخواهی و اصلاح طلبی در طول تاریخ انجام داده اند هیچ کدام به اصل این ارزش ها و امور خیر صدمه نمی زند.

ص: 105

## 18- تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی

عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات و عقاید دینی و اعتقاد به ظهور مهدی چه اثری داشته است؟

پاسخ:

از دیدگاه جهان بینی الحادی همه امور و حوادث را باید به علل تاریخی و مادی نسبت داد.

اما از دیدگاه جهان بینی دینی از بین تفکرات گوناگون و عقاید مختلف، آنچه اصیل و حق است، منبع آن وحی و دعوت انبیا و درک فطری خود بشر است که از آن تعبیر به هدایت عقل و فطرت و وحی و نبوت می شود.

از نظر این دیدگاه همه راه های انحرافی و افکار مضر، معلول علل مادی و تاریخی و اغراض شخصی و نقص فرهنگ اجتماعی و تربیتی است و عقائد دینی مأخوذ از وحی و نبوت، همه اصیل و واقعی هستند و زمینه ای در فطرت بشر دارند. تاریخ و گذشت زمان و علم

بشر و علل مادی، آنها را به وجود نمی آورد. بلکه منشأ اعتقاد به

ص: 106

اموری چون مبدأ رسالت انبیا و امامت ائمه (علیهم السلام) و همه عقاید حقه عقل و فطرت انسانی و وحی عن الله است.

بر این اساس حتی در پیدایش اعتقاد به ظهور مهدی منجی (علیه السلام) هیچ عامل اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی مؤثر نبوده و نیست. منشأ و مأخذ آن اخبار انبیا و صحف آسمانی و رهنمودها و اخبار و سخنان شخص حضرت خاتم الانبیا (علیه السلام) و حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه (علیهم السلام) است.

گرچه دعاوی دروغین در مورد مهدویت بر اساس مقام پرستی و غرض های سیاسی بوده است. مع ذلک از تحلیل و شناختن ریشه اصلی بروز این دعاوی و ظهور مدعیان دروغین به این واقعیت هم می رسیم که یک حقیقت مسلمی در کار بوده که این دعاوی و تحریفات در اطراف آن پیدا شده و دستاویز اشخاصی قرار گرفته است.

چنان که در اصل اعتقاد به خدا و وحی و نبوت می بینیم که یک واقعیت هایی وجود دارد و زمینه قبول آنها هم در دل مردم موجود است که افرادی فرصت طلب از این امر سوء استفاده کرده در طول تاریخ ادعای خدایی یا پیامبری کرده اند.

و مسئله مهدی (علیه السلام) نیز - چون از طرف خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح شده و صحابه از آن حضرت شنیده و بازگو کرده اند - یک واقعیتی است که مورد قبول همه بوده است.

به همین خاطر مورد سوء استفاده قرار گرفته است و افرادی آن را برای اغراض مختلف - که در اغلب سیاسی بوده است - دستاویز قرار داده اند.

اگر مسئله مهدویت واقعیت نداشت، افرادی این همه در اطراف آن دست به تحریف نمی زدند، پس این سوء استفاده ها، خود این مطلب را ثابت می کنند که این مسئله به عنوان یک واقعیت مورد پذیرش همه بوده است.

حوادث ممکن است بشر را به حقایق راهنمایی کند، همان طور که حضرت ابراهیم (علیه السلام) آن موحد بزرگ، با استفاده از حوادث، خداشناسی را به مردم آموخت.

آن حضرت چون شب شد ستاره ای را دید، اول گفت: این است پروردگار من، ولی چون ستاره غروب کرد گفت:

«لَا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ»؛ (1)

«غروب کنندگان را دوست ندارم!».

با استفاده از این حادثه طلوع و غروب ستاره، حضرت ابراهیم (علیه السلام) مردم را تعلیم می دادند به اینکه ستاره نمی تواند خدا باشد. پس از آن ماه طلوع و غروب می کند و از این حادثه نیز نتیجه می گیرد که ماه هم خدا نمی تواند باشد. (2) سپس آفتاب طلوع و غروب می کند و از آن هم به همان ترتیب نتیجه می گیرد. (3)

ص: 108

1- . انعام، 76.

2- . انعام، 77.

3- . انعام، 78.

بدین وسیله از همه عقاید شرک آلود بیزاری می جوید و مردم را به خالق جهانیان راهنمایی می کند. (1)

پس حوادث می توانند انسان را به حقایق برسانند، اما حقایق اعتقادی را نمی توان معلول حوادث دانست.

بلی این را می توان گفت که: گذشت زمان موجب تقویت اعتقاد مردم به آل علی (علیه السلام) و رسوخ تفکر شیعی در دل های آنها شد. اما اگر کسی بگوید تشیع و غیبت امام (علیه السلام) به مرور زمان مطرح و تکمیل شده است این حرف صحیح نیست، چون دلیل های زیادی که به آنها در بحث های قبلی اشاره شد این نظر را تکذیب می نماید.

کسی نمی تواند بگوید اخبار ائمه (علیهم السلام) که همه را از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل فرموده اند، همه ساختگی می باشند؛ چرا که تمامی آنها علاوه بر تواتر به همراه خود قرینه های خارجی دارند، درحقیقت مثل خبر از شهادت عمّار می باشند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»؛ (2)

«تورا گروه ستمکار خواهد کشت».

کسی نمی تواند بگوید بعد از اینکه عمّار به دست معاویه و

لشکرش شهید شد این حدیث جعل گردید، یعنی حدیث، معلول آن

ص: 109

---

1- . انعام، 79 - 81.

2- . احمد بن حنبل، مسند، ج 2، ص 161؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج 8، ص 186؛ مغربی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 392؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 123.

حادثه است. چرا که قبل از این واقعه این روایت را صحابه نقل می کردند، همین طور است مسئله امامت ائمه (علیهم السلام) که از زبان سه نفر از آنها یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: تعداد ائمه دوازده نفر است (1) که آخرین آنها همانام من است (2) و در خارج هم، چنین واقع شده است. باین حال کسی نمی تواند ادعا کند که این احادیث ساختگی می باشند و بعد از وقوع این امور ساخته شده اند.

ص: 110

---

1- . صدوق، الخصال، ص 475 - 476.

2- . طوسی، الغیبه، ص 150 - 151؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 36، ص 260 - 261.

آیا مهدی یک عنوان و لقب خاص است که بر شخص خاص با اوصاف و خصایص خاص اطلاق شده است یا مفهوم و لقب عام است که بر هرکس که خدا او را هدایت کرده باشد اطلاق می شود و به عبارت دیگر مهدی و اعتقاد به مهدویت شخصی و یا نوعی است؟

پاسخ:

مفهوم لفظ مهدی مفهومی عام است که در عرف و لغت به کار بردن آن به هر فرد که خدا او را هدایت کرده باشد جایز است. با این مفهوم همه انبیا و اوصیا مهدی هستند و به کار بردن آن در حق شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه (علیهم السلام) جایز است؛ زیرا همه مهدی و هدایت شده بودند. بلکه به کار بردن این واژه درباره افراد دیگری که در مکتب آن بزرگواران تربیت شده و هدایت یافته اند جایز است. به عنوان مثال اصحاب امام حسین (علیه السلام) همه هدایت شده بودند. همچنین به کار بردن نسبت به شیعیان خاص و

ص: 111

بلکه همه شیعیان و هرکس که به حق هدایت شده باشد و در حال هدایت باشد جایز است. ولی همه می دانند که مقصود از مهدی که بر لسان مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) جاری شده - مانند:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي»؛<sup>(1)</sup>

«مهدی از فرزندان من است»

یا: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عَشْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ»؛<sup>(2)</sup>

«مهدی از اهل بیت من و از فرزندان فاطمه است».

یا: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ»؛<sup>(3)</sup>

«مهدی از فرزندان توست».

این یک عنوان خاص و لقب مختصّ شخص معین و فوق العاده عزیزی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ظهور او بشارت داده است و اهل بیتش (علیهم السلام) و همه مسلمانان را فراخوانده است که در ردیف منتظران ظهور آن حضرت باشند.

مهدی به معنای هدایت شده به حسب معانی متعدّد هدایت از قبیل

ارائه طریق و ایصال الی المطلوب و موارد دیگر در غیر انسان نیز به

ص: 112

---

1- . صدوق، کمال الدین، ص 286؛ خزاز قمی، کفایه الاثر، ص 67؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 36، ص 309.

2- . ابوداود سجستانی، سنن، ج 2، ص 310؛ طوسی، الغیبه، ص 186؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 6، ص 58؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 51، ص 75 - 76، 102.

3- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 98؛ طبری، دلائل الامامه، ص 102، 444؛ طبری، ذخائر العقبی، ص 136؛ اربلی، کشف الغمه، ج 3، ص 267؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 51، ص 78.



کار می رود و آیه:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ (1)

«گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!».

به این معنا دلالت دارد.

باین همه به نظر می رسد از بررسی مواردی که این کلمه در آنها به کار رفته است، این نتیجه به دست می آید که هدایت، اغلب در افرادی که هدایت خدا در آنها مؤثر بوده است به کار می رود.

بر این اساس باید گفت:

الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَقَبَلَ هِدَايَتَهُ وَاهْتَدَى بِهَا بِعِنَايَةِ مِنْهُ وَتَوْفِيقِهِ؛

یعنی کسی که هدایت خدا شامل حال او شده، مهدی است. به عبارت دیگر هدایت به معنای ارائه طریق، متوجه او شده است و به واسطه عنایت و توفیق الهی در او نتیجه بخش واقع شده است که عالی ترین مصادیق آن انبیا و ائمه (علیهم السلام) هستند.

برحسب اخبار معتبر، «مهدی» لقب همان موعود آخرالزمان است

که حتی نسب و اوصاف او در احادیث معتبر مورد اشاره قرار گرفته است

ص: 113

که آن جز بر امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) بر احدی قابل تطبیق نیست و لقب مهدی به این معنا که مورد هدایت خدا و احیا کننده اسلام و پرکننده جهان از عدل و داد و دارای صفات ممتاز است، اولین بار در مورد آن حضرت به کار رفت و این کار در عصر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط شخص آن حضرت انجام گرفت و مهدی به عنوان منجی و رهایی بخش و الفاظ مترادف دیگر از این قبیل از جانب خدا، تنها لقب اوست.

و مهدویت به مفهوم نوعیه از هیچ یک از روایات نقل شده از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) قابل استفاده نیست.

ص: 114

## 20- اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی (علیه السلام)

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی صاحب الزمان (علیه السلام) که به گفته بعضی مطابق با عدد حروف نور است - 256 - ولی برحسب بعضی روایات در سال 255 هجری واقع شده است این چگونه قابل توجیه است؟ غیبت آن حضرت در چه سالی واقع شده است؟

پاسخ:

اختلاف در این گونه امور به اصل موضوع ضرر نمی زند و شبهه ای پیش نمی آورد.

در تاریخ ولادت بیشتر رجال و شخصیت های تاریخی این گونه اختلافات وجود دارد؛ بلکه در خیلی از موارد تاریخ ولادت و وفات آنها نامعلوم است.

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) از اختلافی که در تاریخ ولادت بعضی از ائمه و شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد کمتر است.

ص: 115

قول معتبر سال 255 هجری قمری است که فضل بن شاذان نیشابوری - که از محدثین بزرگ و هم زمان حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می باشد - روایت کرده است و واسطه او شخصیتی مثل جناب «محمد بن علی بن حمزه بن حسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) است. (1)

و اما غیبت حضرت صاحب الامر (علیه السلام):

از همان موقع ولادت به طور متعارف همگان اذن تشرّف به زیارت ایشان را نداشتند و پدر بزرگوارشان فقط اصحاب و شیعیان خاص را از سعادت زیارت آن یگانه فرزند عزیز و «کلمه‌الله الباقیه» بهره مند می فرمودند، شروع غیبت صغری که آغاز دوره امامت آن حضرت هم بوده است در همان روز شهادت حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) یعنی سال دویست و شصت هجری واقع شده است.

مطلبی که در اینجا لازم به تذکر است اینکه: طرح مسئله غیبت امام در زمان وقوع آن برای شیعیان و معتقدان به امامت مسئله غیر منتظره ای نبوده است، چون پیش از آن در روایات زیادی به آن اشاره شده بود و مردم می دانستند که حضرت صاحب الامر (علیه السلام) دارای دو غیبت است: غیبت کوتاه به نام صغری و قصری و غیبت طولانی به نام غیبت کبری و طولی.

خبر مفصّل آن در کتاب ها و اصول شیعه که قبل از ولادت حضرت صاحب الزّمان (علیه السلام) تألیف شده بودند به طور کامل ذکر شده است.

ص: 116

---

1- . حرعاملی، اثبات الهداه، ج5، ص197؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج2، ص369 - 394.

## 21- اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) بعد از رحلت امام حسن عسکری (علیه السلام)

برحسب آنچه نوبختی در کتاب فرّق الشیعه نوشته است شیعیان بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) به چهارده فرقه تقسیم شدند، این حرف تا چه حدّ صحیح است و این فرقه ها تا چه زمانی بودند؟

پاسخ:

همان طور که گذشت، نوبختی می نویسد:

شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) به چهارده گروه و یا فرقه تقسیم شد، (1) اما به نظر می رسد که در این نظریه مبالغه شده است، زیرا وی و سایر مؤلفان کتاب های مربوط به فرّق همه آرابی را که پیدا شده است - اگرچه قائل آن فقط یک نفر باشد و او هم در آن نظر تا آخر ثابت قدم نمانده باشد - جمع آوری کرده اند و چه بسا از

ص: 117

---

1- . نوبختی، فرّق الشیعه، ص 96.

فرقه‌هایی یاد کرده‌اند که به کاربردن تعبیر فرقه و گروه در مورد آنها صحیح نیست.

چون تعداد قائلین آنها اگر دارای افرادی بوده‌اند معلوم نیست، به نظر نمی‌رسد از چند نفر تجاوز کرده باشد و یا معلوم نیست که آنها در نظر خود تا چه مدّت و چه مقدار ثابت قدم مانده‌اند، لذا نباید آنها از فرق محسوب شوند، وگرنه تعداد فرقه‌ها به صدها و هزارها خواهد رسید.

شیخ مفید و شیخ طوسی + نیز همین‌گونه نظر داده‌اند.

شیخ مفید در جلد دوم الفصول المختاره این فرقه‌ها را به نقل از نوبختی نام می‌برد و می‌فرماید: هیچ‌یک از این فرقه‌ها به جز شیعه در زمان ما - سال 372 هجری قمری - وجود خارجی ندارند. (1)

بنابراین معلوم می‌شود که اصلاً این فرقه‌ها از موجودیتی آن چنانی که قابل اشاره باشند برخوردار نبوده‌اند.

البته اگر رأیی به آنها نسبت می‌دهند - هرچند اظهارکننده مشخصی نداشته باشد - باید مورد بررسی قرار گیرد، چنان که شیخ مفید و شیخ طوسی این بررسی‌ها را انجام داده‌اند و بطلان دیدگاه‌های همه این فرقه‌ها غیر از امامیه اثنی عشریه را ثابت نموده‌اند.

خلاصه کلام اینکه کتاب‌های ملل و نحل در شمارش گروه‌ها و فرقه‌ها گرفتار مسامحه و مبالغه شده‌اند.

ص: 118

لذا به مطالب این قبیل از کتاب ها - جز در مورد فرقی که هم اکنون موجودند و یا تاریخ و مصادر معتبر موجودیت آنها را به عنوان یک گروه تأیید می کند - نمی توان اعتنا کرد.

ص: 119

آیا زیادبودن لقب های امام عصر - ارواحنا فداه - به خاطر زیادی ویژگی های ذاتی و روحی و جسمی اوست و یا این امر ناشی از بزرگی کارهای اصلاحی او می باشد؟

پاسخ:

از روایات استفاده می شود که نام های مبارک امام دوازدهم (علیه السلام) عبارتند از: قائم، مهدی، غایب و حجت. به علاوه در احادیث مختلف از آن حضرت با عناوینی چون: حجه الله، خلیفه الله و القائم هم یاد شده است و علت زیادبودن لقب های آن حضرت همان دو جهتی است که به آن اشاره شده است، البته در میان این القاب بعضی مشهورترند.

ممکن است اوضاع و احوال در یک زمان موجب توجه بیشتر مردم به یکی از این لقب ها و یا صفات بشود و یا جنبه خاصی از مسئله بیشتر مطرح گردد، در نتیجه سخنرانان و نویسندگان و یا شاعران آن لقب یا جنبه خاص را بیشتر مورد توجه قرار دهند، نظیر اسماء الحسنی خداوند متعال که شرایط و احوال شخصی یا عمومی مردم موجب می شود که به



یکی از آن اسم‌ها مثلاً اسم «الشّافی» یا «السّلام» یا «الحافظ» یا «الرّازق» بیشتر توجه داشته باشند و خدا را با آن اسم بخوانند، اما این بدان معنا نیست که سایر اسماء الحسنی وجه تسمیه ندارند.

بنابراین هریک از اسم‌ها و القاب امام زمان (علیه السلام) به یکی از اوصاف یا اعمال آن حضرت اشاره دارند و از اغلب آنها در روایاتی که اصل مسئله امام دوازدهم و ظهورش را مطرح کرده اند یاد شده است، یعنی آن حضرت حتی سال‌ها قبل از آنکه خود و پدرشان متولد شده باشند با این نام‌ها و لقب‌ها مشهور بوده اند.

در این جهت که امام دوازدهم همان حضرت مهدی و حضرت مهدی همان امام دوازدهم است، عالمان بزرگ اهل سنت با شیعه موافقت دارند و از همین رو افرادی مثل ابوداود - مؤلف کتاب سنن - اخبار امامان دوازده گانه را در کتاب «المهدی» روایت کرده است (1) که در القاب آن حضرت، به موعود انبیا بودن و حَسَب و نَسَب او اشاره می‌شود.

ص: 121

چنان که همه می دانند یکی از القاب حضرت مهدی (علیه السلام) «قائم» است. در وجه ملقب شدن آن حضرت به این لقب روایتی نقل شده است که قابل تأمل است، زیرا ظاهر آن دلالت دارد که این نام گذاری به این جهت بوده است که آن حضرت بعد از وفات ظهور خواهد کرد درحالی که حدود بیش از هزار روایت راجع به آن حضرت و غیبت و حیات و طول عمر ایشان در دست است که باتوجه به آنها این خبر قابل اعتماد نیست ولی درباره سند و متن و مضمون آن اگر توضیحاتی داده شود سودمند است؟

پاسخ:

شیخ بزرگوار طوسی (رحمه الله) حدیث غیر معتبری را نقل می کند که ظاهرش دلالت بر این دارد که قائم به این سبب قائم نامیده شده که بعد از وفات قیام خواهد کرد. (1) شیخ درباره این حدیث توضیحاتی

ص: 122

داده است،<sup>(1)</sup> ولی ما پیش از آنکه وارد بحث در این باره بشویم لازم می‌دانیم که به صورت مختصر، مبانی امامت را در تشیع که آیات قرآن مجید و احادیث و دلایل عقلی آن را اثبات می‌نماید متذکر شویم، این مبانی عبارتند از:

1. امامت، عهدی است الهی که از سوی خدا و افرادی - که شایستگی عهده دار شدن آن را داشته باشند - برای احراز این مقام معین و منصوب می‌شوند و این نصب و گزینش الهی به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم اعلام می‌شود.
2. مهمترین شرایط امام، عصمت و اعلییت او از همگان است که همه به علم و هدایت و ارشاد او محتاج باشند ولی او از همه بی‌نیاز است همان طور که از «خلیل بن احمد» نقل است که درباره امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفت: «اِحْتِيَاجُ الْكُلِّ اِلَيْهِ وَاسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ دَلِيلٌ عَلَى اَنَّهُ اِمَامُ الْكُلِّ».<sup>(2)</sup>
3. زمین هرگز بدون حجت و امام باقی نخواهد ماند و هرکس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.
4. امامان برحسب نصّ روایات متواتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دوازده نفرند.
5. آنها دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) و برحسب دلالت احادیث متواتر ثقلین، در ردیف قرآن هستند و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد.

ص: 123

---

1- . طوسی، الغیبه، ص 423.

2- . مامقانی، تنقیح المقال، ج 1، ص 403؛ خوئی، معجم رجال الحدیث ج 8، ص 81.

6. امامان به غیر از نبوت که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ختم شده است همه مناصب دینی و حکومتی را، دارا هستند و همان طور که حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده آنها «قَوَّامُ اللَّهِ»<sup>(1)</sup> بر خلق می باشند. و یا بنا بر روایت دیگر، آنها کشتی نجات امت اند.

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَهُمْ سُفُنُ النَّجَاهِ وَأَمَانُ الْأُمَّةِ مِنَ الضَّلَالِ وَالْإِخْتِلَافِ»؛<sup>(2)</sup>

(به بهشت داخل نمی شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و به آتش داخل نمی شود مگر کسی که آنها را انکار نماید، و آنها کشتی های نجات و پناه امت از گمراهی ها و اختلاف هستند).

7. اسم و اوصاف و ترتیب امامت ائمه (علیهم السلام) از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشخص شده است و علاوه بر آن هر امامی، امام بعدی را مشخص ساخته است.

اینها از جمله مبانی مهم اعتقاد به اصل امامت است و برای هر مسلمان معتقد به عالم غیب و مؤمن به خدا و رسالت حضرت

خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) میزان حقیقت این مبانی، یا با برهان عقلی، یا با آیه قرآنی، یا به وسیله حدیث قطعی و متواتر است و اغلب این مبانی از هر سه طریق قابل اثبات است.

ص: 124

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 152 (ج 2، ص 40).

2- . صفار، بصائر الدرجات، ص 516؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 6، ص 233.

بر اینکه امامت یک عهد الهی است و خداوند آن را معین می کند هم به دلیل عقلی و هم قرآنی و هم به سنت متواتر، استدلال شده است. علامه حلی در الفین هزار دلیل بر این مسئله اقامه کرده و اساساً این مسئله ریشه در توحید دارد و چون اصل توحید شامل توحید در حاکمیت و ولایت بر خلق هم می شود:

لَهُ الْحُكْمُ وَلَهُ الْأَمْرُ وَهُوَ السُّلْطَانُ وَهُوَ الْحَاكِمُ وَهُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمَصَالِحِ عِبَادِهِ لَا أَمْرَ وَلَا نَهْيَ لِأَحَدٍ دُونَهُ؛

«فرمان و دستور از اوست، او پادشاه و فرمانروا و ولی امر است، او آگاه به نیازهای شایسته بندگانش می باشد و برای کسی جز او امر و نهی نیست».

در مسئله لزوم عصمت و اعلیّت امام نیز دلایل عقلی و قرآنی و روایی زیادی هست از جمله آنهاست این آیه:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ

لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»؛<sup>(1)</sup>

«آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند».

ص: 125

مرحوم علامه بر مسئله لزوم عصمت نیز، هزار دلیل اقامه کرده است.

بر این اصل که زمین بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند علاوه بر آیاتی مثل:

«وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛<sup>(1)</sup>

«و برای هر گروهی هدایت کننده ای است».

«و لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»؛<sup>(2)</sup>

«ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم».

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛<sup>(3)</sup>

«- به یاد آورید - روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم!».

اخبار متواتری دلالت دارد که از جمله آنهاست همان خبر معروف «کمیل بن زیاد» از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در نهج البلاغه<sup>(4)</sup> و سایر کتاب های شیعه زیدیه و امامیه و حتی کتاب های معتبر اهل سنت مثل

ص: 126

---

1- . رعد، 7.

2- . قصص، 51.

3- . اسراء، 71.

4- . نهج البلاغه، حکمت 147 (ج 4، ص 37).

تذکره الحفظ (1) ذکر شده است از اینجا معلوم می شود - که همه بر این مطلب اتفاق دارند که زمین هرگز از حجت خالی نخواهد ماند - البته فرق نمی کند حجت ظاهر و آشکار و یا غایب و مستور باشد.

و در الصواعق المحرقة و دیگر کتاب های اهل سنت از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) کلامی نقل کرده اند که در آن به مسئله خالی نبودن زمین از امامی از اهل بیت (علیهم السلام) تصریح شده است. (2)

بر این اصول حتی در دعاهای ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم تصریح شده است. در این باره تنها به قسمتی از دعای روز عرفه حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) اکتفا می کنیم، حضرت در آنجا می فرمایند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي

كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلِمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَحَدَّزْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِأَمْتِثَالِ أَمْرِهِ، وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَالْأَيُّدِ دَمَهُ مُتَقَدِّمًا، وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عَصَمَهُ اللَّائِيذِينَ، وَكَهَفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبِهَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (3)

«بار خدایا! تو دین خود را در هر زمان و روزگاری

ص: 127

1- . ذهبی، تذکره الحفظ، ج 1، ص 12.

2- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 152.

3- . صحیفه سجادیه، ص 218 (دعای 47).

به وسیله امام و پیشوایی که او را برای - گمراهان - بندگان علامت - راهنما - و در شهرهایت نشانه - راه حق - برپا داشته ای، تأیید و کمک کرده ای پس از آنکه پیمان - دوستی - آن امام را به پیمان - به دوستی - خود پیوسته، و او را وسیله خشنودی خود قرار داده ای، و طاعت و فرمان بری از او را واجب

نموده، و از نافرمانی از او برحذر داشته ای، و به فرمان بری از او، و به کار بستن نهی او امر فرموده ای، و به اینکه کسی از او پیشی نگیرد، و از او عقب نماند فرمان داده ای، پس او ننگه دار پناهندگان و پناهگاه اهل ایمان و دستاویز چنگ زندگان، و جمال و نیکویی جهانیان است».

هرکس در این بخش از دعا دقت کند هم دیدگاه شیعه امامیه را درباره اصل امامت می شناسد و هم می فهمد که این منزلت و شئون از اول برای ائمه (علیهم السلام) ثابت بوده و کسی چیزی بر آن اضافه ننموده است.

اما این مسئله که «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مثل مردن جاهلیت مرده است» این هم یک اصلی است که احادیث معتبری به آن تصریح دارند، احادیث متواتر ثقلین و سفینه، همه به این مطلب دلالت دارند.

بر این مطلب - که امامان دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبرند و یازده نفر آنها از نسل علی و فاطمه می باشند که اول آنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و پس از او امام حسن مجتبی (علیه السلام) و پس از او سیدالشهدا امام حسین (علیه السلام) و



بعد از او نه نفر از فرزندان او که نهم از آنها دوازدهمین امام حضرت

مهدی(علیه السلام) است - در احادیث متواتری تصریح شده است.

بنابراین چون این اصول با ادله محکمی ثابت شده اند لذا بزرگانی چون شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن بابویه، علامه مجلسی + در مقابل هرکسی که پیش از این بزرگان یا بعد از آنها در این باره سخنی برخلاف گفته یا حدیث نادر و غیرمقبولی را مورد توجه قرار داده است به این اصول تمسک جست، حرف وی را رد کرده اند، چون سند دلیل های این اصول به حدی معتبر است که حتی می توان ادعا کرد که بعد از اصل توحید و نبوت هیچ اصلی به این اندازه قابل اعتماد نیست.

با این همه، هیچ عالم شیعی معتقد نشده است که قیام قائم بعد از مرگ وی تحقق خواهد یافت و هرکس هم در این زمینه به این احتمالات بی اساس متعرض شده است، با توجه به مطالب گفته شده چون آنها کاملاً برخلاف واقعیت های علمی هستند، لذا نباید به آنها اعتنا شود چون ارزش علمی ندارند.

بعد از این مقدمه و بیان این نکته حیات حضرت و غیبت طولانی ایشان بر اساس این اصول، ثابت شده است، دیگر جایی برای این روایت که می گوید قائم(علیه السلام) بعد از رحلت قیام خواهد کرد نمی ماند، زیرا این حرف موجب انقطاع رشته امامت و خالی ماندن زمین از

وجود امام معصوم و ردّ اخبار بسیاری که دلالت بر عمر و غیبت طولانی آن حضرت دارد، خواهد شد.

گذشته از همه این ایرادها، خبر مذکور از نظر سند غیر معتبر است و کسی از علما و فقها حتی در یک مسئله فرعی به مانند این خبر استناد ننموده است؛ زیرا یکی از روایت کنندگان آن «موسی بن سعدان حناط» است که علمای علم رجال او را تضعیف کرده، خبرش را بی اعتبار می دانند.<sup>(1)</sup> او این خبر را از عبدالله بن قاسم حضر می روایت کرده است که او را «البطل و کذاب» - پهلوان بسیار دروغ گو - لقب داده اند.<sup>(2)</sup> او هم از ابوسعید خراسانی روایت کرده است که اگر وجود او را مجهول نشماریم برحسب مصادر رجالی، حال او - که راست گویا دروغ گو است - روشن نیست.<sup>(3)</sup>

حال ملاحظه کنید در برابر آن مبانی محکم و صدها حدیث معتبر چگونه می توان به این خبر - که راوی اش قهرمان دروغ پردازی است - اعتماد کرد و برطبق آن نظر داد.

اما وجه به کار بردن لقب قائم برای امام عصر (علیه السلام):

ص: 130

- 
- 1- . نجاشی، رجال، ص 404؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص 406؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج 20، ص 50 - 51.
  - 2- . نجاشی، رجال، ص 226؛ ابن غضائری، الرجال، ص 78؛ علامه حلی، ایضاح الاشتباه، ص 241؛ همو، خلاصه الاقوال، ص 370؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج 11، ص 304.
  - 3- . طوسی، رجال، ص 370؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص 421؛ اردبیلی، جامع الرواه، ج 2، ص 388؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج 22، ص 182.

قائم یعنی قیام کننده؛ زیرا حضرت در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی قیام خواهد کرد و عالم را بعد از آن که از ظلم و جور پر شده از عدل و داد پر خواهد نمود. به علاوه از آن لقب مسئله قیام به شمشیر و مبارزه مسلحانه نیز استفاده می شود.

با این حال چون قیام مراتب ضعیف و قوی دارد، از اخبار استفاده می شود که همه امامان قائم به امر بوده اند و بر همه آنها به مناسبت مواضعی که داشته اند به کار بردن این لقب صحیح و بجا است ولی چون قیام حضرت مهدی (علیه السلام) یک قیام جهانی است که همه اوضاع و احوال اجتماعی و فردی و سیاسی و اقتصادی بشر را فرا می گیرد و وعده های خدا به انبیا و وعده های انبیا به مردم را تحقق می بخشد، این لقب به طور مطلق در حق آن حضرت به کار می رود و لذا هر کجا «قائم» بگویند و قرینه ای بر اراده شخص دیگر از امامان نباشد از آن، حضرت مهدی (علیه السلام) فهمیده می شود.

در حدیثی که شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب کمال الدین از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) - امام نهم - روایت کرده است که :

«إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي إِبْنِي عَلِيٍّ...»؛ «امام بعد از من پسر من علی - حضرت علی النقی (علیه السلام) - است که امر او امر من، سخن او سخن من و پیروی از او پیروی از من است و امامت بعد از او در پسرش حسن - امام حسن

عسکری(علیه السلام) - قرار داده شده است. امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد».

راوی می گوید: بعد حضرت ساکت شدند.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، پس امام بعد از حسن(علیه السلام) کیست؟

حضرت نخست تا حدّ زیادی گریه کردند و سپس فرمودند: «پس از حسن پسر او «القائم بالحقّ المنتظر» است».

گفتم: ای پسر پیامبر، برای چه آن حضرت «قائم» نامیده شده است؟

حضرت فرمودند: «برای اینکه او بعد از آنکه نام و یادش به فراموشی سپرده شود و بیشتر معتقدین به امامت وی از عقیده خود برگردند قیام خواهد کرد».

گفتم: برای چه منتظر نامیده شده است؟

فرمود: «چون برای او غیبتی است که مدّت آن بسیار طولانی است، به گونه ای که خروج و ظهور او را مؤمنان واقعی انتظار می کشند، ولی اهل شکّ و ریب انکار می نمایند و نفی کنندگان به او استهزا می کنند و کسانی که وقت برای آن معین می کنند فراوان می گردند و عجله کنندگان در آن غیبت، هلاک می شوند ولی مسلمین - اهل تسلیم -

نجات می یابند».(1)

علاّمه مجلسی(رحمه الله) فرموده اند: مقصود از مردن، که در آن روایت

ص: 132

---

1- . صدوق، کمال الدین، ج 2، ص 378، ب 36، ح 3؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 51، ص 30.

ضعیف آمده بود این است که آن حضرت پس از به فراموشی سپرده شدن نام و یادش قیام خواهد کرد. (1)

و شیخ مفید در ارشاد روایتی را از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که در آن می فرماید:

«سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»؛ (2)

«قائم نامیده شده است به خاطر اینکه حق را برپا خواهد کرد».

از بعضی اخبار وجه دیگری که استفاده می شود این است که آن حضرت به این لقب از جانب خدا ملقب شده چون در عوالم قبل از این عالم، آن حضرت قائم بودند و نماز می خواندند.

درباره نام گذاری آن حضرت به لقب «المهدی» نیز وجوه مناسبی ذکر شده است و البته چنان نیست که «القائم» عنوان اصلی و «المهدی» عنوان فرعی باشد. هر دو لقب است و نام گذاری با هر کدام

از آنها علّتی جداگانه دارد، بلکه می توان گفت چون مفهوم مهدی «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» است یعنی کسی که خدا او را هدایت کرده است، به حسب رتبه باید کسی قائم باشد که خدا او را هدایت کرده باشد.

یعنی قائم باید «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» باشد اما لازم نیست که همیشه «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ»

ص: 133

---

1- . مجلسی، بحار الانوار، ج 51، ص 30.

2- . مفید، الارشاد، ج 2، ص 383.

قائم باشد. اما اعمال و اصلاحات و حرکت و قیام و نهضتی که از مهدی (علیه السلام) صادر می شود، مثل تشکیل حکومت جهانی متوقف بر قیام و فعلیت یافتن لقب قائم است.

این القاب به اصلی و فرعی تقسیم نمی شوند و همه از زبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهریں (علیهم السلام) شنیده شده اند و قدیم و جدید هم ندارند و هر یک مفهوم خاص خود را دارد و هر کدام با توجه به جنبه خاصی به کار رفته اند، در عبارات گاهی همه این القاب با هم ذکر می شوند و گاهی یکی و زمانی هم یک لقب بر لقب دیگر مقدم ذکر می شود.

در هر حال اطلاق این القاب بر اساس اوصاف ذاتی و فعلی است که آن حضرت دارای همه آنهاست.

برحسب مضمون روایات موجود غیبت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) به دو صورت واقع شده است در غیبت اولی ارتباط با آن حضرت به وسیله نواب و وکلای ایشان ممکن بوده است ولی با تمام شدن این دوره و شروع غیبت دوم که غیبت تامّه است دوره مأموریت وکلا و نواب خاصّ هم پایان یافته است.

سؤال این است که، آیا تعبیر از این دو غیبت به صغری و کبری از اول رایج بوده است یا این کار در عصرهای بعدی مثل عصر صفویه رواج پیدا کرده است؟

پاسخ:

بحث در مثل این مطالب نباید بحث لفظی باشد، خواه کسی غیبت نخستین را که کوتاه تر و کم تر بوده غیبت صغری و کوچک تر یا غیبت قصری و کوتاه تر بخواند یا غیبت دوم را که مدّتش طولانی است، غیبت کبری و بزرگ تر یا غیبت طولی و درازتر بگوید یا با هر لفظ

ص: 135

دیگر از این دو غیبت یاد کند، این کار واقع و حقیقت امر را تغییر نمی دهد، در هر حال این دو غیبت واقع شده است.

مسئله این است که اصل دو شکل بودن غیبت، حتی قبل از وقوع آن در اصول و کتاب های حدیث مورد تصریح بوده است و نعمانی و دیگران که قبل از پایان غیبت صغری می زیسته اند آن را نقل نموده اند (1) و این امر دلیل بر مطرح بودن دو شکل از غیبت است. به علاوه با وجود چندین روایت معتبر در این زمینه هیچ کس نمی تواند ادعا کند که تعبیر غیبت صغری و کبری ساخته صفویان یا غیر ایشان می باشد.

در دوره غیبت صغری اگرچه موقعیت شیعه حساس بوده است، با این حال هیچ کس نمی تواند ادعا کند که این همه احادیث که از ائمه (علیهم السلام) در کتاب های چون الغیبه فضل بن شاذان یا الغیبه نعمانی و کمال الدین صدوق روایت شده است، همه مجعول و بعد از وقوع غیبت ساخت شده اند.

اینکه می بینیم شیعیان شهرها و نقاط مختلف مراجعه به تواب می نمودند، اینها بدون دلیل این کار را نمی کردند، حتماً علایم و دلایلی در دست بوده است که نشان می داده که اینها با امام ارتباط دارند. وگرنه محال است که افرادی مانند علی بن بابویه با آن مقام علمی و عظمت فکری از طریق تواب در پی ارتباط با امام (علیه السلام) برآید

ص: 136



بی آنکه ارتباط آنها برایش مثل روز روشن شده باشد؛ این واقعه خود نشان می دهد که آنها دلیل روشنی بر حقیقت نواب در دست داشته اند.

مسئله دیگر این است که اگرچه ابوجعفر عمّری - عثمان بن سعید - و سایر نواب وسیله اتحاد شیعه بودند و وکالت آنها از امام در همه محافل و مناطق شیعه نشین به خصوص در مثل شهر قم مورد قبول کامل همه بوده است، ولی این اتحاد به خاطر اعتقاد به امامت امام دوازدهم بوده است، این مسئله موجب نفوذ معنوی سفرا شده بود نه اینکه آنها بدون در نظر گرفتن مسئله امامت سبب اتحاد شیعه شده باشند.

اتحاد و اتفاق شیعه در اعتقاد به امامت امام دوازدهم سبب اتحاد آنها در پیروی از نواب امام(علیه السلام) بوده است.

چنان که امروزه هم اعتقاد به امامت آن حضرت سبب نفوذ معنوی علما و فقها به عنوان نایب عام آن حضرت در دل های مؤمنان می باشد.

در غیبت صغری تعیین نواب به طور مستقیم توسط شخص امام(علیه السلام) بوده است و اینکه می بینیم بزرگانی در مقابل نواب سر تسلیم فرود می آوردند دلیل آن این است که این انتخاب توسط شخص امام(علیه السلام) بر اساس شایستگی نواب بوده است و اصل تسلیم همه طبقات و شخصیت های علمی و سیاسی دلیل بر این است که رهبری اصلی در

دوره غیبت صغری با شخص امام(علیه السلام) بوده است.

در اثر وجود شواهد و دلایل قانع کننده بوده است که رجال علمی شیعه و شخصیت هایی نظیر «ابوسهل نوبختی» و «ابن متیل» و «حسن بن جنان صیبی» و دیگر بزرگان شیعه به حقانیت نَوَّاب معتقد بوده اند.

چنان که بعد از درگذشت نایب چهارم - علی بن محمد سمی - نیز این مسئله که دوره غیبت و نیابت خاص نَوَّاب به پایان رسیده است مورد پذیرش همه قرار گرفت و اگر کسی ادعای نیابت می کرد بر اساس همین اصل او را تکذیب می کردند و ضمناً می توان گفت که یکی از حکمت های مهم غیبت صغری، آشنا کردن شیعه با مسئله غیبت و زمینه سازی برای عصر غیبت طولانی بوده است، تا شیعه بتواند در دوره ای طولانی بدون حضور ظاهری امام (علیه السلام) به حیات خود ادامه دهد و این امتحان بزرگ الهی را با موفقیت پشت سر گذارد.

ص: 138

## 25- تولد معجزه آسای امام زمان (علیه السلام)

درباره ولادت امام (علیه السلام) معجزات و خوارق عاداتی نقل می نمایند، اعتبار این معجزات در چه حدّ و چگونه قابل اثبات است؟ و چرا بعضی تاریخ نویسان آنها را نقل نکرده اند؟

پاسخ:

1. اصل ولادت حضرت مهدی (علیه السلام) امام دوازدهم - فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) - را تاریخ نگاران مثل سایر وقایع تاریخی ثبت و ضبط کرده اند.

2. درباره برخی معجزات که در ولادت آن حضرت یا سایر رجال از انبیا و اوصیا واقع شده است، اگر منابع تاریخی متداول چیزی به دست نمی دهد، این نقص منابع مذکور محسوب می شود، چرا که همین تاریخ نویسان در بسیاری از موارد به بعضی جوانب تاریخی اشاره کرده اند که به لحاظ اهمیت چندان مهم نبوده اند، این کم توجهی تاریخ نگار به بعضی جوانب یک مسئله گاهی ناشی از یک تعصب عقیدتی است، اما این کار به هر دلیلی که باشد به نقل قول های دیگران که با استناد به مصادر و مآخذ معتبر، انجام گرفته است ضرر نمی رساند.

ص: 139

تاریخ پیامبران آکنده از معجزه است و ولادت و نشو و نماهای اغلب انبیا غیرعادی بوده است. به عنوان مثال: خلقت آدم، ولادت حضرت ابراهیم، تولد اسحاق، موسی، یحیی، عیسی (علیهم السلام) و سخن گفتنش در گهواره همه از جمله حوادث غیرعادی است.

که اینها همه یک سلسله حوادث تاریخی اند، - هرچند فلان مؤرخ آنها را نقل نکرده باشد - از همین قبیل است تفصیل ولادت امام عصر (علیه السلام) که از وقایع مسلم تاریخی است، که ترک نقل آن از سوی تاریخ نگارانی که یا مغرض بوده اند یا قصدشان اختصار و یا امور دیگر بوده است، به اصل مسئله صدمه نمی زند.

آنچه از سوی شیعه به امامان معصوم (علیهم السلام) نسبت داده می شود شبیه مطالبی است که در مورد حضرت ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، موسی، عیسی و یحیی (علیهم السلام) و... گفته شده است که البته همه دارای سند معتبری هم هستند.

وقایع مربوط به ولادت امام دوازدهم (علیه السلام) از بیشتر وقایعی که در تاریخ به چشم می خورد از نظر سند و مأخذ معتبرتر است.

## 26- فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط

در طول تاریخ گاهی به شرایط و فرصت هایی بر می خوریم که گمان می رود زمینه ظهور فراهم شده مثلاً استقبال مردم از دین و فداکاری در راه اسلام و بذل جان و شهادت به خاطر آن به قدری زیاد و با شور و هیجان است که به نظر می آید که نه تنها سیصد و سیزده نفر بلکه بیش از هزارها نفر آماده جان نثاری در رکاب امام (علیه السلام) هستند با وجود این، سرّ تأخیر ظهور چیست؟

پاسخ:

راجع به فراهم بودن شرایط ظهور امام زمان (علیه السلام)،

اولاً: کسی نمی تواند به طور یقین اظهار اطلاع کند یعنی بگوید همه شرایط فراهم شده است، زیرا خود این ادعا احتیاج به علم به جمیع شرایط دارد چون ممکن است احادیث متضمن بیان همه شرایط نباشند.

ثانیاً: بر فرض که شرایط، منحصر در آن موارد باشد که در روایات آمده است، باین حال همان طور که صدوق (رحمه الله) فرموده است واقعاً

ص: 141

نمی توان مطمئن بود که فرضاً همان سیصدوسیزده نفر اصحاب خاص و سایر شرایط موجود شده باشد.

چون اگر تمام اوضاع و شرایط برحسب ظاهر حکایت از فراهم بودن زمینه ظهور داشت، بدون اینکه مثلاً وجود افراد خالصی را که بتوانند در شمار سیصدوسیزده نفر از اصحاب حضرت صاحب(علیه السلام) باشند انکار کنیم، این ادعا را هم نمی توانیم بکنیم که همه افراد مانند «سلمان» و «ابوذر» و «مقداد» و «رشید هجری» و «اصحاب کربلا» می باشند.

در وضعیت کنونی با همه ادعاهایی که در جامعه ما برای بازگشت به اسلام و اسلام خواهی مطرح می شود و البته باعث افتخار است اما باز هم می بینیم احکام الهی را در بسیاری از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، خیلی ها زیر سؤال می برند و تا آنجا که بعضی احکام دین را که اختصاص به زمان و یا مکان خاصی ندارد مختص به همان عصر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند به این بهانه از زیر بار تکلیف شانه خالی می کنند، با وجود چنین اشخاصی و حوادثی چگونه می توانیم بگوییم اوضاع برای ظهور آماده شده است تا چه رسد به اینکه از علّت تأخیر سؤال کنیم.

بنابراین در این مسئله سزاوار است تسلیم حکم و اراده خداوند عالم باشیم و فضیلت انتظار ظهور را از دست ندهیم و همان گونه که در

روایت «علی بن مهزیار» اشاره شده است،<sup>(1)</sup> محبوب بودن آن حضرت را به اعمال خود نسبت بدهیم و همیشه یاد آن حضرت را در دل های مان زنده نگه داریم و سعی کنیم از طریق اصلاح اعمال خود زمینه ظهور حضرتش را هرچه بیشتر فراهم کنیم.

ص: 143

---

1- [1]. طبری امامی، دلائل الامامه، ص 539 - 542؛ ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج 53، ص 321؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج 3، ص 389.

## 27- مدّت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار

برحسب آنچه که مشهور است در دوره غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) که بسیار طول خواهد کشید امتحانات سخت پیش می آید به گونه ای که شخص باایمان صبح می کند ولی در حالی که کافر شده است به شب وارد می شود آیا این گونه امتحان ها در زمان های نزدیک به ظهور است یا در تمام طول مدّت غیبت چنین امتحان هایی جریان دارد؟

پاسخ:

برطبق اصول اسلامی، دنیا محلّ امتحان و آزمایش است و مردم در هر واقعه ای که برایشان پیش می آید در حال امتحان هستند. در حال جوانی، یا پیری، در توانگری، در نیازمندی، در تندرستی، در بیماری، در قدرت، در ریاست، چه در زمان حضور امام (علیه السلام) یا در دوره غیبت آن حضرت باشند فرق نمی کند، همیشه در حال امتحان اند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

ص: 144



«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ (1)

«آیا مردم گمان کردند همین که بگویند - ایمان آورده ایم - به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟!».

چنان که می دانیم در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در عین حال که همه برنامه ها و رویدادها امتحان بود، گاهی امتحان های شدیدی پیش آمد که جز عده ای اندک از عهده آن سالم بیرون نمی آمدند، مثلاً - در جنگ ها غیر از افرادی چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ابودجانة و... در جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر نمی توانستند زیاد مقاومت کنند؛ چون در آزمایش های سخت تعداد معدودی توان پایداری دارند چه بسا افرادی که از ترس فرار می کردند. نقل شده است که در یکی از جنگ ها عثمان از صحنه جنگ گریخت و بعد از سه روز برگشت، (2) یا پس از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن امتحان سخت پیش آمد که سه یا هفت نفر بیشتر نتوانستند از عهده آن سالم بیرون بیایند و در خطی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معین کرده بودند ثابت قدم

بمانند (3) بعدها هم این قبیل

ص: 145

1- . عنكبوت، 2.

2- . مفید، الارشاد، ج 1، ص 84؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 21؛ اربلی، کشف الغمه، ج 1، ص 193؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 20، ص 84.

3- . مفید، الاختصاص، ص 6، 10؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 38، 51؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 28، ص 259؛ ج 34، ص 274.

امتحانات ادامه یافت و همچنان ادامه خواهد داشت تا به قول قرآن:

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»؛ (1)

«(اینها همه) به خاطر آن است که خداوند - می خواهد - ناپاک را از پاک جدا سازد».

این امتحان ها حکمت و فوائد بسیاری دارد که از جمله آنهاست آماده شدن طبع افراد جهان و جامعه برای آن ظهور باشکوه که در آن مؤمنان ثابت قدم و پایدار از سایر افراد تمیز داده خواهد شد. حفظ ایمان در دوره غیبت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) همراه با تحمل سختی های بسیار شدید امکان پذیر است و از این مدرسه و مکتب امتحان البته میلیون ها نفر با افتخار و سربلندی بیرون می آیند یعنی از طریق صبر و شکیبایی و استقامت بر مشکلات پیروز شده دین و ایمان و شرف خود را حفظ می نمایند.

برحسب مضمون بعضی از روایات در این دوره حفظ دین از نگاه داشتن آتش در کف دست دشوارتر خواهد شد و ظلم و ستم و فساد و فحشا شیوع پیدا می کند و ارزش ها، ضد ارزش و ضد ارزش ها،

ارزش محسوب می گردد، گناهان افتخار و هنر شمرده می شود، دوستان شخص او را به گناه ترغیب و تشویق می نمایند و از اینکه با اهل ظلم و گناه و فساد هماهنگی نکرده او را سرزنش می کنند.

ص: 146

زن ها در کارهای مخصوص به مردها وارد می شوند. جنگ ها و بلاهای طبیعی زیادی پیش می آید. در روایت جابر انصاری که درباره تفسیر آیه:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر - اوصیای پیامبر - را».

وارد شده است حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از خلفا و جانشینان خود از حضرت علی (علیه السلام) تا حضرت مهدی (علیه السلام) خبر می دهد و همه را یک به یک اسم می برد و فتح شرق و غرق جهان را به دست مبارک حضرت مهدی (علیه السلام) به مردم مژده می دهد و در ضمن می فرماید:

ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ

إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ»؛ (2)

«او کسی است که از شیعیان و دوستانش پنهان می شود آن گونه که بر ایمان به امامت او پایدار نمی ماند مگر کسی که خداوند قلب او را به ایمان داشتن امتحان نموده باشد».

ص: 147

1- . نساء، 59.

2- . صدوق، کمال الدین، ص 253؛ خزاز قمی، کفایه الاثر، ص 54؛ طبرسی، اعلام الوری، ج 2، ص 182؛ اربلی، کشف الغمه، ج 3، ص 315.

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه نیز از این شداید و آزمایش ها خبر داده اند و از جمله می فرمایند:

«مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»؛ (1)

«چه طولانی است این رنج و محنت و چه دور است این امید و آرزو!».

و حتی در حدیثی دیگر وارد شده است که:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْأُمْتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْحَارِطِ لِلْقَتَادِ»؛ (2)

«همانا برای صاحب این امر غیبتی است، که کسی که به دین او چنگ بزند، مانند کسی است که با دست خود برگ های درخت خاردار قناد را می کند».

پس همان گونه که از روایات استفاده می شود تمام مدت غیبت دوره امتحان و آزمایش است که البته نوع آن آزمایش ها در زمان و مکان های مختلف متفاوت است، باید مؤمن در این دوره در التزام به احکام دین و تلاش برای اعتلای کلمه اسلام و عزت مسلمین و دفع نفوذ و سلطه فرهنگی و سیاسی بیگانگان ثبات قدم داشته باشد و با تمام اوضاع و احوال منفی و غیرمساعد در حال مبارزه و جهاد باشد و به پیروزی

ص: 148

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 187 (ج 2، ص 126).

2- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 335؛ صدوق، کمال الدین، ص 346؛ نعمانی، الغیبه، ص 173؛ طوسی، الغیبه، ص 455؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 111.

اسلام و مسلمین و نصرت خدا امیدوار باشد و در مقابل قدرت کفار و ایادی آنها خود را نبازد و به اخلاق و رفتار غلط آنها گرایش پیدا نکند و در ضمن یقین داشته باشد که وعده های خدا و پیغمبر خدا حق است، و بالاخره اسلام پیروز و عالم گیر خواهد شد و در نتیجه آن عدل و داد جهان را پر خواهد کرد.

ص: 149

آیا قاعده لطف مستفاد از احادیث و روایات اهل بیت (علیهم السلام) است یا از ارتباط شیعه با معتزله این قاعده در کلام شیعه پیدا شده است؟ و نحوه تطبیق این قاعده با وجود امام غایب به چه بیانی است؟

پاسخ:

از آنجا که درباره اصل امامت، شیعه ادله زیادی به غیر از قاعده لطف در دست دارد با وجود آن دلایل اگر به قاعده لطف هم تمسک شود این کار به منظور تأیید ادله است.

اما ارتباط شیعه با معتزله که گاهی در مقابل اشاعره به آنها عدلیه گفته می شود باید معلوم باشد که معتزله - فرقه ای است از اشاعره که بعد از شیعه پیدا شده، منشعب شده است - گرچه با شیعه در بعضی از عقاید و مسائل کلامی موافقت کردند، ولی این دلیل بر تأثیر آنها در مذهب شیعه نیست، بلکه به عکس این دلیل بر تأثیرپذیری آنها از عقاید شیعه است، چون اشاعره فرقه ای هستند که بعدها پیدا شده اند.

ص: 150

به علاوه همان طور که گفته شد عقاید شیعه همه از عقل و قرآن مجید و احادیث اهل بیت عترت (علیهم السلام) گرفته شده است؛ قاعده لطف نیز، از خود شیعه و برگرفته از همان مأخذ و مصادر است.

در حدیث است که جابر، فایده وجود امام غایب و چگونگی استفاده از وجود او را در زمان غیبت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کرد حضرت در جواب فرمودند:

«إِى وَالَّذِى بَعَثَنِى بِالنَّبِیَّةِ! إِنَّهُمْ یَنْتَفِعُونَ بِهِ وَیَسْتَضِیُّوْنَ بِنُورِ وَلاَیْتَهُ فِى غَیْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّهَا السَّحَابُ»؛<sup>(1)</sup>

«آری! قسم به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت مردم از او بهره می برند و از نور ولایتش در زمان غیبت او کسب روشنائی می کنند، همان گونه که از خورشید بهره می برند، گرچه ابر آن را بپوشاند».

نفی کلی لطف بودن وجود امام غایب از شخص عاقل که از امور غیبی بی اطلاع است صحیح نیست، پس از ثبوت اصل امامت و غیبت او یقین به

وجود لطف و ترتب فایده بر وجود او حتمی است؛ زیرا نصب امامی که مکلف به غیبت باشد اگر لطف به بندگان نباشد لغو و بی فایده است و خداوند از کار لغو و بی فایده منزّه است. پس نصب امام غایب از سوی خدا قطعاً لطف است.

ص: 151

---

1- . صدوق، کمال الدین، ص 253؛ طبرسی، اعلام الوری، ج 2، ص 182؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 36، ص 250؛ ج 52، ص 93.

بلی اگر بخواهیم با قاعده لطف هم لزوم نصب امام و هم امامت شخص غایب را ثابت کنیم این اشکال پیش می آید که باید اول لطف بودن امام غایب معلوم باشد وگرنه با جهل به لطف بودن آن، امامت او ثابت نخواهد شد. در حالی که با قاعده لطف لزوم نصب امام را ثابت می نماییم و با دلایل محکم دیگر امامت امام غایب را، و با انضمام این دو دلیل به این مطلب که از خداکاری که عبث باشد صادر نمی شود، لطف بودن امامت امام غایب ثابت می شود و سخن محقق طوسی که می فرماید: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَعَدَمُهُ مِنَّا» مبتنی بر این اصل است که وجود امام مطلقاً لطف است، خواه در ظاهر باشد یا غایب شود. و این یک اصلی است که برحسب فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می فرمایند:

«لَيْلًا تَبْطُلُ حُجُجُ اللَّهِ وَيَبْتَأُتُهُ»؛ (1)

حجّت ها و نشانه های خدا با وجود امام، چه ظاهر باشد یا پنهان، حفظ می شود، ثابت شده است.

شایان ذکر است که اگر اشکال نبود لطف نسبت به امام غایب وارد باشد نسبت به امامی که غایب نیست ولی متمکن از تصرف در امور هم نمی باشد جاری است و امامت او نیز به همان علتی که امامت امام غایب، بدون لطف محسوب می شود بی لطف خواهد بود. در حالی که

ص: 152

---

1- . نهج البلاغه، حکمت 147 (ج 4، ص 37)؛ صدوق، النخصال، ص 187؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 188.



در امام حاضری که قادر به تصرف در شئون و اعمال مربوط به امامت نیست، این اشکال مطرح نشده است. همان گونه که در مورد پیامبری که در اثر شرایطی متمکن از هدایت نباشد یا هدایت هایش مؤثر واقع نشود و یا در مورد پیامبری که بعثتش عمومی باشد ولی معاندان و مخالفان مانع از رسیدن دعوتش به همگان شوند، این اشکال نشده و لطف بودن اصل رسالت او مورد انکار قرار نمی گیرد.

ممکن است به همین بیان دلیل عقلی بر امامت امام غایب (علیه السلام) اقامه نمود که نصب امام و تعیین او از جانب خدا لطف است و لطف هم بر خدا واجب است. بنابراین خداوند بعد از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) شخصی را به امامت منصوب کرده است و آن غیر از امام غایب فرزند او نخواهد بود. چون دیگران که ادعای امامت کرده اند عدم صلاحیت و بطلان ادعایشان ثابت شده در حال حاضر هم کسی چنین ادعایی ندارد. پس یا خدا از لطف نسبت به بندگان خود در عصر غیبت دریغ نموده که این خلاف حکمت حق است و یا اینکه از

باب لطف تعیین امام نموده است که در این صورت او غیر از امام دوازدهم کس دیگری نیست.

روایتی به وسیله ابی حمزه ثمالی از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که بر طبق آن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند پس از سال هفتاد گشایش پیش خواهد آمد، ولی به سبب شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) این مسئله تا سال صد و چهل به تأخیر افتاد و سپس چون شیعیان رازداری نکردند خداوند باز آن را به تأخیر انداخت به گونه ای که وقتی را برای آن در نزد امامان قرار نداد.

توضیح دهید این حدیث با احادیث بسیار دیگر که دلالت دارند فرج موعود بعد از مدّت های طولانی به دنبال وقوع حوادث و وقایع بزرگ واقع خواهد شد، چگونه قابل تفسیر است؟ و آیا وقوع بداء که از این خبر استفاده می شود موجب این توهم نمی شود که چیزی بر خدا - العیاذ باللّه - پس از آنکه معلوم نبوده است، معلوم شده است؟ در هر حال تفسیر صحیح آن چیست؟

اولاً: این خبر از نظر سند ایراد دارد زیرا برحسب کتاب های رجال ابو حمزه شمالی از طبقه چهارم محدثین نبوده است وفات او در سال 150 هجری قمری واقع شده و حسن بن محبوب که طبق سند، این خبر را از ابی حمزه روایت کرده است از طبقه ششم است که در هفتاد و پنج سالگی - در سال 224 هجری قمری - درگذشته است. بنابراین حسن بن محبوب در سال وفات ابی حمزه یک سال بیشتر نداشته، با این حال روایت او از ابی حمزه اصلاً امکان ندارد و حتماً شخص دیگری بین او و ابو حمزه واسطه بوده که چون معلوم نیست او چه کسی بوده است، نمی توانیم این حدیث را معتبر بدانیم و به علاوه خبر واحد اگرچه صحیح باشد در اصول اعتقادی نمی تواند حجت باشد تا چه رسد به آنکه سندش هم مجهول باشد.

ثانیاً: با وجود احادیث بسیار معتبری که همه باصراحت دلالت دارند که ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و حکومت عدل صالحان به این زودی ها صورت نخواهد گرفت و تا ظهور آن حضرت باید منتظر تحولات شگرف و حوادث خطیر در طی زمان های بسیار طولانی بود، با این حال چگونه می توان به یک خبر واحد مجعول در برابر آن همه احادیث اعتماد نمود؟ به علاوه از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه ها و روایات زیادی نقل شده است که در آنها هم به طول مدتی که باید در طی آن

به انتظار این ظهور بود، اشاره شده است و هم از پیشامد های بزرگ و امتحانات شدید مؤمنان خیر داده شده است. با وجود این چطور ممکن است گفته شود خبر واحد مجهولی که می گوید آن حضرت وقت ظهور را سال هفتاد معین کرده است، صحیح است؟

دیگر اینکه تغییر در تقدیرات الهی امری ممکن است ولی این بدان معنا نیست که خداوند متعال در ابتدا نسبت به امور بی اطلاع است سپس به آنها علم پیدا می کند. چنین عقیده ای از نظر شیعه باطل است، چون همه شیعیان خدا را از جهل و اینکه امری بر او بعد از خفا آشکار گردد منزّه و مبرّا می دانند. «بدا» به مفهومی که شیعه به آن عقیده دارد یک اصل قرآنی و اسلامی است و بخش مهمی از مسائل الهیات و همچنین مسائل نبوت بر آن مبتنی است.

از جمله آیات مربوطه به «بدا» عبارتند از :

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (1)

«و اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر

آنها می گشودیم، ولی - آنها حق را - تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».

ص: 156

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»؛ (1)

«فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است».

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ (2)

«پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا - دعای - شما را بپذیرم».

«إِسْتَعْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً»؛ (3)

«از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی

بر شما فرستد».

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ»؛ (4)

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل نمودیم».

ص: 157

---

1- .سوره، 41.

2- . غافر، 60.

3- . نوح، 10-11.

4- . اعراف، 142.

«فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ»؛ (1)

«چرا هیچ یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که - ایمانشان به موقع باشد و - به حالشان مفید افتد مگر قوم یونس هنگامی که آنها ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی - پایان زندگی و اجلشان - آنها را بهره مند ساختیم».

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛ (2)

«اگر شکرگزاری کنید - نعمت خود را - بر شما خواهم افزود».

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ (3)

«و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد».

ص: 158

1- . یونس، 98.

2- . ابراهیم، 7.

3- . طلاق، 2 - 3.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (1)

«این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد، جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند».

بدائی که شیعه ضمن اعتقاد به علم و قدرت مطلق الهی بدان معتقد

است، معنایی است که از این قبیل آیات استفاده می شود، مثلاً در آنها گفته می شود: شکر موجب زیاد شدن نعمت از جانب خدا می شود؛ خدا به واسطه تقوا فرد پرهیزکار را از سختی ها رها می سازد و او را از راهی که گمان نمی برد روزی می دهد؛ به وسیله دعا حاجت ها را برمی آورد؛ به خاطر توبه و ایمان، عذاب را از افراد دور می سازد و به جهت سوءاستفاده از نعمت ها، آنها را از بندگان باز می ستاند.

البته احادیث فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده است و همین طور حکایات بسیاری که در متون اصیل اسلامی نقل شده است بر این معانی دلالت دارند. اصولاً اگر «بدا» واقعیت نداشته باشد بسیاری از برنامه های دینی مثل دعا، توکل، توبه، صدقه، صله رحم، شکر، استغفار، موعظه، بشارت، انذار و تزکیه توجیه پذیر نخواهند بود. «بدا» یعنی ایمان به تأثیر این امور در حیات انسان.

ص: 159

چه ما بتوانیم با توجه به علم مطلق خدا و احاطه او به همه امور، «بدا» را تفسیر کنیم یا در فهم سرّ و حقیقت آن درمانیم، به هر حال باید برطبق مفاد آیات بسیار قرآن و احادیث متواتر به مسئله «بدا» معتقد باشیم.

چرا که گاهی باینکه همه علل و زمینه های تحقّق یک امر فراهم می شود، درعین حال علل دیگری باعث سلب تأثیر آنها و در نتیجه مانع وقوع امر مزبور می شوند؛ در چنین شرایطی هم ثبوت و تحقّق آن

عوامل، و هم تداوم آنها، و هم موانع تأثیر آنها، همه به تقدیر الهی با نظم و ترتیبی که او مقرر کرده است، در «امّ الکتاب» محفوظ اند. این امور اگرچه به افعال اختیاری بشر هم ارتباط پیدا می کنند به اراده خدا و تقدیر او واقع می شوند یعنی نه جبری در کار است و نه تقویضی، بلکه یک حقیقتی ما بین این دو تاست:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»؛<sup>(1)</sup>

به عنوان مثال خداوند مقدر فرموده است که آتش بسوزاند و یا هر مخلوقی در مسیر خاصّ خود رشد پیدا کند، ولی اگر مانعی پیش آمد آن امر تحقّق نمی یابد. البته باید توجه داشت که موجبات اثبات حوادث در شرایط وجود موانع تحقّق آنها در موارد مادّی، «بدا»

ص: 160

---

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 160؛ صدوق، التوحید، ص 206؛ همو، الاعتقادات، ص 29؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص 38؛ ابن فهد حلّی، عده الداعی، ص 305؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 239 - 240؛ ج 4، ص 197.



خوانده نمی شود. تنها در مواردی که اموری نظیر صدقه و صله رحم و دعا در پیدایش و یا عدم پیدایش امری دخالت داشته باشند به گونه ای که بشر وجود یا عدم آن را از نظر علل ظاهری قطعی بداند، در این موارد خلاف آن را «بدا» می گویند. در حالی که به ظاهر این مورد دوم با اول چندان فرقی ندارد جز اینکه موضوع محو و اثبات در

مسئله اول در امور محسوس است و برای بیشتر یا همه افراد قابل درک می باشد. ولی در مسئله دوم در امور غیر محسوس است، لذا بیشتر یا اغلب افراد از درک آن عاجزند، نوع دوم بر وجود و تأثیر عالم غیب و وجود خدا بیشتر دلالت می کند، هرچند همه امور از اوست.

خلاصه مفهوم «بدا» همان مفهومی است که از این آیه قرآن که در ضمن آن خدای متعال عقیده باطل یهود را ردّ می فرماید، به خوبی استفاده می شود:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»؛ (1)

(و یهود گفتند: دست خدا - با زنجیر - بسته است. دست هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت - الهی - دور شوند! بلکه هر دو دست - قدرت - او، گشاده است، هرگونه بخواهد می بخشد!).

ص: 161

پس «بدا» به معنای صحیح آن، نفی این اعتقاد نادرست یهود است

که می گوید: دست خدا از تصرف در امور بسته است؛ به عبارت دیگر «بدا» معنایش بازبودن دست خدا و محدودنبودن قدرت مطلق اوست، بدون اینکه این امر با علم مطلق او منافات داشته باشد.

یا به تعبیردیگر، حقیقت «بدا» به معنای صحیح آن به گونه ای که هم با علم مطلق خدا هماهنگی داشته باشد، هم با منزّه بودن ذات باری از هرگونه جهل مطابقت نماید و هم موافق با نظر نادرست یهود و سایر منکران مسئله «بدا» که قدرت حق را محدود می دانند، نباشد، باید به این نحو توصیف شود که برطبق مقدرات الهی اشیاى هر یک دارای آثار خاصى می باشند که کارها برطبق آن آثار، به مقتضای قضای الهی وجود پیدا می کنند.

به عبارت دیگر، تقدیر الهی این است که مثلاً آتش خاصیت سوزندان داشته باشد، ولی فعلیت این خاصیت - تحقق آن - به قضای الهی است و از طرف دیگر یک سلسله اسباب غیبی مانند توکل و صدقه و دعا - که امور غیرعادی مادّی اند - داریم که هرکدام اثر خاصی دارند. در مرحله عمل هر یک از آن علل مادّی و معنوی - ظاهری و غیبی - که قوی تر باشد در تحقق امور مؤثر واقع می شود و مقتضای آن وجود پیدا می کند؛ مثلاً در بسیاری از موارد علی رغم وجود موانع صله رحم که به عنوان یک عامل طول عمر مقدر شده است بر همه عوامل دیگر

ص: 162

پیروز می شود و در نتیجه عمر فرد طولانی می گردد؛ لذا در روایت وارد شده است:

«صَلِّهِ الرَّحِمَ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَتَدْفَعُ مِثَّةَ السُّوءِ»؛<sup>(1)</sup>

«صله رحم عمر را طولانی، و مرگ بد و سخت را دور می کند».

خلاصه حقیقت «بدا» این است که اسباب و مقتضیات منحصر در اسباب مادی نیست، بلکه در کنار اسباب مادی یک سلسله اسباب غیر مادی نیز بر حسب تقدیر الهی در کارند.

بر این اساس باید هم به اسباب غیبی ایمان داشت و هم به اراده الهی و اینکه «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>(2)</sup> و استمرار تدبیر و تصرف او در رزق و شفا و هدایت و... بدون خواست خداوند تأثیر ندارد، هر چند ما نتوانیم تفصیلات این شئون الهی و ارتباط آنها را با یکدیگر درک کنیم.

ممکن است مراد از محو در «بدا»، محو این تقدیرات به تقدیرات دیگر باشد. مثل محو اثر بیماری و شفا به دوا یا دعا که به خواست

خدا انجام می گیرد. همان تقدیر و تأثیر بیماری نیز به مشیت الهی است، همان گونه که در اسباب و مسببات مادی و ظاهری می بینیم که

ص: 163

---

1- . حلوانی، نزهه الناظر، ص 13؛ دیلمی، اعلام الدین، ص 294؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 74، ص 172.

2- . الرحمن، 29. «و او هر روز در کاری است».

فلاّن عامل از سقوط انسان در دریا یا از بلندی یا وقوع یک حادثه و تصادف مانع شد. گاهی هم این تحول با تأثیر اسباب غیبی محو یا اثبات می شود.

ممکن است مراد این باشد که تقدیرات حتمی نیستند تنها به واسطه خواست خداوند است که این تقدیرات محو یا اثبات می شوند و بدون آن هیچ تقدیری به نتیجه نمی رسد و مراد از «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»<sup>(1)</sup> هم این است که همه روابط و تقدیرات در امّ الكتاب است یا اینکه آنچه تحقق می پذیرد خلاف آن وجود پیدا نمی کند همه در امّ الكتاب است.

در هر صورت، «بدا» یک معنای معقول و منطقی دارد و چنان نیست که گفته شود به معنای ظهور امر مخفی و مجهول بر خداست. مقصود از بیان مسئله «بدا» به هر یک از تفاسیری که بیان شد این است که بشر از طریق درک این واقعیات توجهش نسبت به خدا بیشتر شود و در هیچ حالی خدا را فراموش ننماید، در همه امور تکیه و اعتمادش تنها به اسباب ظاهری و عادی نباشد و با فراهم شدن آن اسباب باز هم خود را به عنایت فعلی خدا محتاج بداند و اگر اسباب مادی را فراهم

ندید، باز هم ناامید نشود چه بسا خداوند از طرق دیگر زمینه فعل را

فراهم کند.

ص: 164

---

1- . رعد، 39. «و اصل کتاب نزد اوست».

خلاصه مثل یهود، خدا را دست بسته نداند و به این حقیقت بزرگ توحیدی معتقد باشد که :

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدَأُ بِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ (1)

«بگو: بارالها! مالک حکومت ها تویی؛ به هرکس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هرکس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هرکس را بخواهی، عزت می دهی؛ و هرکه را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبی ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری».

اصولاً بدون چنین اعتقادی تربیت انسان و سیر او در عوالم معرفت و ترقی واقعی و عروج به مقامات ملکوتی میسر نخواهد بود و این واقعیتی است که در فطرت انسان هم زمینه دارد و حتی اگر با زبان

هم مسئله «بدا» را منکر شود به کمک وجدان خود به آن اعتراف می کند، لذا در پیشامدهای خطرناک خدا را برای دفع آنها فرا می خواند و به اسمای حُسنای او مثل الرِّزَّاق و الشَّافِی و الکافی و الحافظ و... که همه با اعتقاد به مسئله «بدا» مفهوم پیدا می کنند، متوسل می شود.

و چنان که در قرآن کریم می فرماید:

ص: 165

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ»؛ (1)

«بگو: به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستاخیز برپا شود، آیا - برای حل مشکلات خود - غیر خدا را می خوانید اگر راست می گوید؟ - نه - بلکه تنها او را می خوانید».

بر اساس این اهمیتی که اعتقاد به بداء در پرستش خدا و توجه به او دارد، در روایات شیعه وارد شده است:

«مَا عُبدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ»؛ (2)

«خداوند به چیزی نظیر اعتقاد به بداء مورد پرستش واقع نشده است».

خلاصه بحث این است که مسئله «بدا» به هر تفسیری معنا شود با علم مطلق الهی منافات ندارد. یعنی او همان طور که «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است «بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است.

در مسئله بداء دو شبهه مطرح شده است:

شبهه اول: از طرف قائلین به جبر است که می گویند وقتی علم خدا

ص: 166

---

1- . انعام، 40 - 41.

2- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 146؛ صدوق، التوحید، ص 332؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 107؛ حویزی، نورالثقلین، ج 2، ص 516.

به چیزی تعلق گرفت تخلف علم از معلوم ناممکن است. بنابراین اگر مفاد «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>(1)</sup> این باشد که هر روز و در هر آن به هر چه علم او تعلق پیدا کند آن واقع می شود، بنابراین خلق می کند و روزی می دهد و منع می کند، همه افعال از اوست، خارج از محدوده علم او چیزی تحقق نمی یابد، و بلکه خارج از این محدوده صدور فعلی جایز و ممکن نخواهد بود. چنان که تحقق افعالی که علم او به صدور آنها تعلق گرفته است واجب خواهد بود. زیرا صادرنشدن آن افعال مستلزم جهل او خواهد بود، درحالی که ذات باری از همه انواع جهل و یا عیب و نقص منزّه است. از اینجا شبهه مجبوربودن خدا و حتی بندگان خدا را مطرح می کنند.

البته این شبهه از طریق مراجعه به وجدان مردود می شود، چرا که هرکس به گونه ای روشن و آشکار در کارها خود را مختار می بیند و این در واقع یک نوع شبهه در بدیهیات است، مثل این است که کسی در سوزاندن آتش یا گرم کردن آن تردید کند.

پاسخ دیگر از این شبهه آن است که اولاً: این شبهه به فرض که وارد باشد مسئله «بدا» و محو و اثبات را ردّ نمی کند، زیرا با اعتقاد به جبر و عدم اختیار، محو و اثبات هم که از جمله افعال الهی است در نهایت امر مانند سایر افعال به جبر یا اختیار واقع می شود.

ص: 167

---

1- . الرحمن، 29. «و او هر روز در کاری است».

به عبارت دیگر، قائل به جبر با این شبهه نمی تواند محو و اثبات را نفی نماید، فقط می تواند بگوید محو و اثبات که هر دو از افعال الهی است حتمی الصدور است.

ثانیاً: جواب صحیح اصل شبهه این است که محو و اثبات هر دو از افعال اختیاری الهی است و مثل سایر افعال از او با اختیار صادر می شوند و «علم خدا به صدور آن به اختیار» نمی تواند منافاتی با اختیاری بودن آن داشته باشد؛ زیرا مفهومش لزوم تأثیر علم در معلوم است و این محال است و همین طور نسبت به افعال بندگان نیز خدا عالم به صدور اختیاری آنها از بندگان است و چنین علمی اختیار بنده

را نفی نمی کند و گویا حکیم و محقق طوسی آنجا که در پاسخ به خیام فرموده است:

علم ازلی علّت عصیان گفتن

نزد عقلا ز غایت جهل بود

به این جواب اشاره دارد که علم به وقوع و صدور افعال از افراد مختار به اختیاری بودن آنها آسیبی نمی رساند.

شبهه دوم: این است که اختیار انبیا و اولیا از امور غیبی آینده به خصوص اخبار حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) با امکان «بدا» در آنها چگونه قابل تفسیر و توجیه است، یعنی آنان چگونه از این همه وقایع بدون ملاحظه اینکه شاید در خبری که می دهند، «بدا» واقع شود به طور جزم خبر داده اند؟



جواب: امکان وقوع «بدا» و وقوع آن در بعضی موارد، به معنای وقوع آن در همه موارد نیست. بنابراین خبر غیبی آن بزرگواران - که علمشان از علم خدا و تعلیم و الهام او نشئت می گیرد - به واقع نشدن «بدا» دلالت دارد و با امکان وقوع «بدا» منافاتی ندارد.

اگر شبهه این گونه طرح شود که برحسب بعضی از روایات در مواردی خبرهای انبیا و ائمه (علیهم السلام) وقوع نیافته و علت آن را وقوع «بدا» یا اموری دیگر ذکر کرده اند و این امر مستلزم اخبار از خلاف واقع و متهم شدن به کذب و موجب وهن مقام نبوت و ولایت می شود.

به علاوه شخص نبی یا ولی که از آن خبر می دهد یا عالم به وقوع «بدا» است یا عالم نیست. در صورت اولی بدیهی است خبر از وقوع امری که واقع نمی شود با علم خبردهنده از وقوع نیافتن آن کذب است و مقام انبیا منزّه از آن است.

در صورت دوم نیز با احتمال وقوع «بدا» خبر جزمی از امری که وقوع یافتن یا نیافتن آن به سبب احتمال «بدا» محتمل است اگر کذب نباشد برای صاحب مقام نبوت و امامت چندان موجه نیست.

پاسخ: اولاً: برحسب اخبار معتبر آنچه خداوند از علوم و آگاهی به امور غیبی به نبی و ولی عطا می کند و آنها را مأمور اخبار از آنها می نماید از امور حتمیه است که «بدا» در آنها نیست. مثلاً در خبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از قتل عمّار به دست گروه ستمگر یا خبر آن حضرت از شهادت حضرت

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) و سایر مصیبت‌ها که بر اهل بیت (علیهم السلام) وارد می‌شود، و یا اینکه حضرت فاطمه زهرا ÷ از اهل بیت اولین کسی خواهد بود که به آن حضرت خواهد پیوست، و اینکه دین اسلام عالم گیر می‌شود، و حضرت مهدی (علیه السلام) در آخرالزمان ظهور می‌نماید و بیان صفات و خصایص او و ده‌ها خبر مسلم دیگر و همین‌طور است خبرهای غیبی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بسیاری از آنها را اهل سنت هم روایت کرده‌اند و خبرهای سایر ائمه (علیهم السلام) از امور غیبی که این خبرها «بدا» پذیر

نیستند و به عبارت صحیح‌تر در این وقایع «بدا» واقع نخواهد شد و گرنه آن بزرگواران از آن خبر نمی‌دادند.

اخباری که از وجود «بدا» در خبرهای غیبی ایشان سخن گفته است یا بسیار نادر است یا ضعف سند دارند و یا دلالت آنها کامل نیست. به عنوان مثال همین روایت ابی حمزه که بحث آن گذشت.

اگر روایت صحیح هم در این زمینه باشد آن خبر عمرو بن حمق از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می‌گوید: به حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وقتی که ضربت خورده بود شرفیاب شدم، حضرت فرمودند: ای عمرو، من از شما جدا خواهم شد... تا سال هفتاد بلاهایی واقع خواهد شد - سه بار این جمله را تکرار فرمودند -..

من عرض کردم یا امیرالمؤمنین فرمودید تا سال هفتاد بلاهایی پیش خواهد آمد، آیا بعد از هفتاد گشایش هست؟

فرمودند: بلی ای عمرو، بعد از هر بلایی آسانی و گشایشی است.

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ (1) و (2)

«خداوند هرچه را بخواهد محو، و هرچه را بخواهد اثبات می کند و امّ الكتاب نزد اوست».

این روایت خبر از ظهور و قیام امام زمان (علیه السلام) نمی دهد بلکه خبر از یک سنت الهی می دهد که:

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛

«مسئلاً با هر سختی آسانی است» (3).

با این حال این نکته را هم متذکر می شود که وقوع این گشایش در صورتی خواهد بود که «بدا» پیش نیاید به علاوه حضرت با قرائت آیه:

«وَيَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ (4)

در حقیقت می خواهند بفرمایند این امر صددرصد حتمی نیست چه بسا «بدا» حاصل شود و مانع از فراهم شدن زمینه آن گردد. (5)

ص: 171

1- . رعد، 39.

2- . ابو حمزه ثمالی، تفسیر، ص 218 - 219؛ عیاشی، تفسیر، ج 2، ص 217؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 178؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 119 - 120؛ ج 42، ص 323.

3- . شرح، 6.

4- . رعد، 39.

5- . برای اطلاع بیشتر به کتاب سرّ البداء، تألیف نگارنده و کتاب های بسیار دیگر که محققان بزرگ در این موضوع نوشته اند مراجعه فرمایید.

### 30- عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت

برحسب احادیث بسیاری در آخرالزمان جمعی از اموات از ائمه (علیهم السلام) و غیر ایشان به دنیا باز خواهند گشت. آیا اعتقاد به غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) و ظهور آن حضرت با اعتقاد به رجعت هماهنگی دارد؟ به عبارت دیگر آیا اصل اعتقاد به غیبت و ظهور، رجعت و سایر وقایعی را که قبل از قیام قیامت واقع می شوند شامل می شود یا این یک عقیده مستقل و جدای از رجعت است؟

پاسخ:

عقیده به ظهور مهدی و منجی از اهل بیت و فرزندان فاطمه (علیهم السلام) یک اعتقاد عمومی و اجتماعی مسلمین است و اختصاص به شیعه ندارد، اگرچه شیعه شخص او را نیز از نظر حسب و نسب معرفی می کند، ولی اصل این عقیده یک اعتقاد همگانی است که در ادیان گذشته در تورات و زبور نیز به آن بشارت داده شده است و اصلی است که

ص: 172

برحسب اصول مذهب شیعه اثنی عشریه، ایمان بدون آن کامل نمی گردد و قبولی اعمال مشروط به قبول آن است و کسی که بمیرد و به این مسئله ایمان نداشته باشد و یا حضرت مهدی (علیه السلام) را به امامت نشناخته باشد به حکم:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً»؛<sup>(1)</sup>

به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، این باور از جهت تأثیر و اهمیت در این حدّ است.

اعتقاد به مسئله رجعت هم گرچه ریشه در قرآن و روایات دارد ولی این طور نیست که مسئله غیبت و مهدویت بدون آن مطرح نباشد. بنابراین اصل امامت و مسئله مهدویت بدون مسئله رجعت هم در کتاب ها مورد بحث قرار گرفته است.

با این همه لازم به تذکر است که اصل مسئله رجعت و بازگشت اموات یک مسئله اسلامی است و وقوع آن در زمان های گذشته برحسب آیات متعدّد قرآن مجید ثابت است، وقتی این طور شد به دلیل اینکه در گذشته نظیر داشته است امکان وقوع مجدد آن در آخرالزمان نمی تواند مورد انکار باشد.

ص: 173

---

1- . صدوق، کمال الدین، ص 409؛ خزاز قمی، کفایه الاثر، ص 296؛ طوسی، رسائل العشر، ص 317؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص 495؛ محدّث نوری، کشف الاستار، ص 78-79.

زمانی که در امم گذشته رجوع اموات اتفاق افتاده و برطبق یک خبر مشهور در بین اهل سنت:

«لَتَسْلُكَنَّ سُبُلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوًا النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَدِّهِ بِالْقَدِّهِ حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلَتْهُمُوهُ»؛<sup>(1)</sup>

آنها باید وقوع آن را در این امت نیز جایز بدانند.

بنابراین نفی امکان و وقوع آن از طرف غیر شیعه برطبق مضمون این روایت صحیح نیست.

در خاتمه - با صرف نظر از آیاتی که وقوع رجعت را در امم گذشته خبر داده اند - برای تیمن و تبرک آیه ای را که شاهد بر وقوع رجعت در این امت است یادآور می شویم:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»؛<sup>(2)</sup>

«(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب

می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!».

ص: 174

---

1- . مغربی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 1؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 257.

2- . نمل، 83.

این آیه دلالت بر روزی دارد که در آن از هر امتی گروهی از کسانی که تکذیب آیات الهی را کرده اند محشور می شوند که طبعاً این روز غیر از روز قیامت است.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ص: 175





1. قرآن كريم.
2. نهج البلاغه، الشريف الرضى، الامام على بن ابى طالب(عليه السلام)، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفه، 1412ق.
3. الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث  
للحافظ ابن كثير، شاكر، احمد محمد، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، 1408ق.
4. اثبات الوصيه للامام على بن ابى طالب(عليه السلام)، مسعودى، على بن حسين (م. 346ق.)، قم، انتشارات انصاريان، 1426ق.
5. اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، حر عاملى، محمد بن حسن (م. 1104ق.)، بيروت، مؤسسه الاعلمى، 1425ق.
6. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. 413ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، 1414ق.
7. اختيار معرفه الرجال، طوسى، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقيق سيد مهدي رجائى، قم، مؤسسه آل البيت(عليهم السلام) لاهياء التراث، 1404ق.
8. الاربعين فى امامه الائمه الطاهرين، قمى، محمد طاهر بن محمد (م. 1098ق.)، تحقيق، سيد مهدي رجائى، قم، مطبعه الامير، 1418ق.
9. الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. 413ق.)، تحقيق مؤسسه آل البيت(عليهم السلام) لتحقيق التراث، بيروت، دارالمفيد، 1414ق.

10. اصالت مهدويت، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافى گلپايگانى مدظله العالى، 1393ش.
11. الاعتقادات فى دين الاماميه، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق عصام عبدالسيد، بيروت، دارالمفيد، 1414ق.
12. اعلام الورى باعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن (م. 548ق.)، قم، مؤسسه آل البيت(عليهم السلام) لاحياء التراث، 1417ق.
13. اعلام الدين فى صفات المؤمنين، ديلمى، حسن بن محمد (م. 841ق.)، قم، مؤسسه آل البيت(عليهم السلام) لاحياء التراث، 1408ق.
14. اعيان الشيعه، امين عاملى، سيد محسن (م. 1371ق.)، تحقيق سيد حسن امين، بيروت، دارالتعارف، 1403ق.
15. الامالى، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، قم، مؤسسه البعثه، 1417ق.
16. الامامه و السياسه، ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م. 276ق.)، تحقيق على شيرى، قم، الشريف الرضى، 1413ق.
17. ايضاح الاشتباه، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. 726ق.)، تحقيق محمد حسون، قم، نشر اسلامى، 1411ق.
18. الباب الحادى عشر، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. 726ق.)، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامى، 1365ش.
19. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الأئمه الاطهار(عليهم السلام)، مجلسى، محمدباقر (م. 1111ق.)، تحقيق محمدباقر بهبودى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1403ق.
20. البدايه و النهايه، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. 774ق.)، تحقيق على شيرى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1408ق.

21. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، صفار، محمد بن حسن (م. 290ق.)، تحقیق میرزا محسن کوچه باغی، تهران، مؤسسه الاعلمی، 1404ق.
22. تاریخ ابن خلدون (مقدمه)، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. 808ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
23. تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر و الاعلام، ذهبی، محمد بن احمد (م. 748ق.)، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی، 1407ق.
24. تاریخ الامم و الملوک، طبری، محمد بن جریر (م. 310ق.)، تحقیق گروهی از دانشمندان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1403ق.
25. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م. 292ق.)، بیروت، دارصادر.
26. تذکره الحفاظ، ذهبی، محمد بن احمد (م. 748ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
27. تفسیر القرآن الکریم (تفسیر ابو حمزه ثمالی)، ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار (م. 148ق.)، گردآوری محمد حسین حرزالدین، تحقیق محمد هادی معرفت، بیروت، دارالمفید، 1420ق.
28. تفسیر نور الثقلین، حویزی، عبد علی بن جمعه (م. 1112ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1412ق.
29. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود (م. 320ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه.
30. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، عبدالله (م. 1351ق.)، النجف الاشرف، المطبعه المرتضویه، 1352ق.

31. الثاقب فى المناقب، ابن حمزه طوسى، محمد بن على (م. 560ق.)، تحقيق نبيل رضا علوان، قم، انتشارات انصاريان، 1412ق.
32. التوحيد، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهراني، قم، نشر اسلامى، 1398ق.
33. جامع الرواه، اردبيلي، محمد بن على (م. 1101ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، 1403ق.
34. الخرائج و الجرائح، قطب راوندى، سعيد بن هبه الله (م. 573ق.)، قم، مؤسسه الامام المهدي (عليه السلام)، 1409ق.
35. النخصال، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، 1403ق.
36. خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. 726ق.)، تحقيق جواد قيومى، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، 1417ق.
37. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، سيوطى، جلال الدين (م. 911ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، 1404ق.
38. دعائم الاسلام، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمي (م. 363ق.)، تحقيق آصف فيضى، القايره، دارالمعارف، 1383ق.
39. دلائل الامامه، طبرى امامى، محمد بن جرير (م. قرن 5)، قم، مؤسسه البعثه، 1413ق.
40. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، طبرى، احمد بن عبدالله (م. 694ق.)، القايره، مكتبه القدسى، 1356ق.
41. الرجال، ابن غضائرى، احمد بن حسين (م. قرن 5)، تحقيق سيد محمد رضا حسيني جلالى، قم، انتشارات دارالحديث، 1422ق.

42. رجال الطوسي، طوسي، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقيق جواد قيومي، قم، نشر اسلامي، 1415ق.
43. رجال النجاشي، نجاشي، احمد بن علي (م. 450ق.)، تحقيق سيد موسى شبيري زنجاني، قم، نشر اسلامي، 1416ق.
44. الرسائل العشر، طوسي، محمد بن حسن (م. 460ق.)، قم، نشر اسلامي.
45. روضه الواعظين و بصيره المتعظين، فتال نيشابوري، محمد بن حسن (م. 508ق.)، قم، الشريف الرضي، 1375ش.
46. سنن ابي داوود، ابوداوود سجستاني، سليمان بن اشعث (م. 275ق.)، تحقيق سعيد محمد لحام، بيروت، دارالفكر، 1410ق.
47. سنن الترمذي، ترمذي، محمد بن عيسى (م. 279ق.)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت، دارالفكر، 1403ق.
48. السيرها النبويه، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. 774ق.)، تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفه، 1396ق.
49. السيره النبويه، ابن هشام، عبدالملك حميري (م. 8 - 213ق.)، تحقيق محمد عبدالحميد، القاهره، مكتبه محمد علي صبيح و اولاده، 1383ق.
50. شرح احقاق الحق، مرعشي نجفي، سيد شهاب الدين (م. 1411ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، 1409ق.
51. شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، عزالدين (م. 656ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، داراحياء الكتب العربيه، 1378ق.
52. صحيح مسلم، مسلم نيشابوري، مسلم بن حجاج (م. 261ق.)، بيروت دارالفكر.

53. صحيح البخارى، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. 256 ق.)، بيروت، دارالفكر، 1401 ق.
54. صحيفه سجديه، الامام على بن الحسين (م. 94 ق.)، قم، نشر اسلامى، 1404 ق.
55. صراط مستقيم (پاسخ به شبهات وهابيت)، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافى گلپايگانى مدظله العالى، 1392 ش.
56. الصواعق المحرقة، ابن حجر هيثمى (م. 974 ق.)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف القايره، مكتبه القايره، 1385 ق.
57. عدهالداعى ونجاح الساعى، ابن فهد حلى، احمد بن محمد (م. 841 ق.)، تحقيق احمد موحدى قمى، قم، مكتبه وجدانى.
58. عمدہ الطالب فى انساب آل ابى طالب، ابن عنبه حسينى، احمد بن على (م. 828 ق.)، تحقيق محمد حسن آل طالقانى، النجف الاشرف، المطبعه الحيدريه، 1380 ق.
59. الغيبه، طوسى، محمد بن حسن (م. 460 ق.)، تحقيق عبادالله تهرانى، على احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1411 ق.
60. الغيبه، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. 360 ق.)، تحقيق فارس حسون كريم، قم، انتشارات انوارالهدى، 1422 ق.
61. فرق الشيعه، نوبختى، حسن بن موسى (م. 310 ق.)، بيروت، دارالاضواء، 1404 ق.
62. الفصول المختاره، مفيد، محمد بن محمد (م. 413 ق.)، تحقيق سيد على ميرشريفى، بيروت، دار المفيد، 1414 ق.

63. قاموس الرجال، شوشتری، محمدتقی (م. 1320ق.)، قم، نشر اسلامی، 1419ق.
64. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب (م. 329ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363ش.
65. الكامل في التاريخ، ابن اثير جزري، علي بن محمد (م. 630ق.)، بيروت، دارصادر، 1386ق.
66. كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، محدث نوري، ميرزا حسين (م. 1320ق.)، المطبعه الجديده.
67. كشف الغمه في معرفه الائمه (عليهم السلام)، اربلي، علي بن عيسى (م. 693ق.)، بيروت، دارالاضواء، 1405ق.
68. كفايه الاثر في النص على الائمه الاثني عشر (عليهم السلام)، خزاز قمي، علي بن محمد (م. 400ق.)، تحقيق سيد عبداللطيف حسيني كوه كمرى، قم، انتشارات بيدار، 1401ق.
69. كمال الدين و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علي (م. 381ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، 1405ق.
70. اللوامع الالهيه في المباحث الكلاميه، فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سيوري (م. 826ق.)، تحقيق محمد علي قاضي طباطبائي، قم، دفتر تبليغات اسلامي، 1422ق.
71. المحججه فيما نزل في القائم الحجه، بحراني، سيد هاشم حسيني (م. 1107ق.)، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1983م.
72. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شيباني (م. 241ق.)، بيروت، دارصادر.

73. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، خوئی، سید ابوالقاسم موسوی (م. 1413ق.)، 1413ق.
74. المعجم الكبير، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. 360ق.)، تحقیق حمدی سلفی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1404ق.
75. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. 356ق.)، تحقیق کاظم مظفر، قم، دارالکتاب، 1385ق.
76. الملل و النحل، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م. 548ق.)، تحقیق محمد سیدگیلانی، بیروت، دارالمعرفه، 1422ق.
77. من لا یحضره الفقیه، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، 1404ق.
78. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. 588ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبه الحیدریه، 1376ق.
79. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر (علیه السلام)، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، 1430ق.
80. زهه الناظر و تنبيه الخاطر، حلوانی، حسین بن محمد (م. قرن 5)، قم، مدرسه الامام المهدي (علیه السلام)، 1408ق.
81. ینایع الموده لذوی القربی، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. 1294ق.)، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دارالاسوه، 1416ق.



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

